اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۶۹
دوره دوم
دوشنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

متن تلگرام شورای نویسندگان و هنرمندان ایران به رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به مناسبت دومین سالگرد انقلاب

تهران ــ جماران

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

با عرض تبریک به مناسبت آغاز سومین سال انقلاب اسلامی ایران و با یقین به پیروزی فرزندان جان برکف ایران که در جبهه‌های خونین غرب و جنوب با فریب خوردگان می‌جنگند بار دیگر مراتب وفاداری اهل قلم و هنرمندان عضو "شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" را به هدف های والای انقلاب، یعنی استقلال کامل کشور، مبارزه با امپریالیسم، تأمین آزادی و حقوق انسانی مردم، لغو ومحو استثمار مستضعفان به دست صاحبان زر و زور اعلام داشته آماده‌ایم با همه‌ٔ نیروی اندیشه و ابداع خود ــ دست در دست دیگر مبارزان راستین انقلاب، در راه تحقق هدف های آن بکوشیم.

والسلام

هیئت اجرائیه

شورای نویسندگان وهنرمندان ایران

انقلاب پویا

در این روزهای آغاز سومین سال انقلاب اسلامی ایران، چنین می‌نماید که با ایجاد و استقرار نهادهای حکومت، سرانجام انقلاب در مسیر طبیعی خود افتاده‌است وناچار چرخهای امور باید بر قاعده و قانونی که خطوط بنیادی آن مدون شده‌است بگردد.

آنچه می بینیم، این پنداشت را برخورد منافع اقتصادی وسیاسی گروه‌ها از یک سو، و از سوی دیگر کشاکش بی پرده‌ٔ کارگزاران بلند پایه‌ٔ حکومت تکذیب می کند. در مجلس شورای اسلامی، در سخنرانی های رسمی و غیر رسمی، در اجتماعات و راه پیمائی ها، در رادیو تلویزیون، در نوشته‌های روزنامه‌ها، یا در آنچه زیر عنوان "کارنامه" عرضه می شود، لحن تلخ و گزنده‌ای که در برخورد با مسائل کشور ــ اعم از سیاست داخلی وخارجی، تدبیر جنگ و سرنوشت انقلاب ــ به کار می رود بر صف بندی مشخص در زندگی اجتماعی ما گواهی می دهد. هیچ کار و هیچ اقدامی نیست که در دو قطب کنونی قدرت به دوگونه عیبجویی بیرحمانه یا هواداری بی چون و چرا ارزیابی نشود و سپس، در سطوح پایین‌تر، انعکاسی تعصب آمیز نیابد، تا حدی که در مرحله‌ٔ اجرا چه بسا که سستی و اشکالتراشی و کارشکنی در آن صورت گیرد.

علت چیست؟ آیا جاه طلبی های فردی و گروهی، کج بینی ها و کجروی‌های شخصی، و یا احیانا بدخواهی فلان و بهمان را باید انگیزه‌ٔ این دوگانگی و جدایی روزافزون صف ها دانست؟ اگر چنین باشد، می‌توان امیدوار بود که با پند و اندرز، با یادآوری وحدت سراسری دو سال پیش که معجزه‌ٔ پیروزی بر قدرت دوزخی استبداد را به بار آورد، با یکی دو بار تهدید پنهانی و دلجوئی آشکار، یا سرانجام با جابه جائی مهره ها، بتوان درد را چاره کرد. ولی، چنین نیست. خواستِ فرد، دید شخصی یا بلهوسی های فرد، حتی در بلندترین مقام، تا آنجا امکان تأثیر در جامعه دارد که محمل اجتماعی آن موجود باشد و با آن جفت گردد. بویژه در شرایط انقلاب، وقتی که توده‌های میلیونی به حرکت درآمده‌اند و در صحنه حضور دارند، خواست فرد و پسند وناپسند او حتما باید قدرت توده‌ها را با خود داشته باشد تا در مقیاس یک کشور یک جامعه به تحقق بپیوندد. پس اگر می‌ــ بینیم که در جامعه‌ٔ ما دو قطب قدرت ــ در هر نسبتی که تصور شود ــ شکل گرفته است و پند واندرز و دعوت به وحدت هم گرهی از کار نمی گشاید، طبعا باید نتیجه بگیریم که این همه بازتاب واقعیتی است که در کل جامعه‌ٔ ما جریان دارد.

در جامعه‌ٔ انقلابی ایران، اکنون که استبداد سرنگون شده، دست امپریالیسم آمریکا و متحدان اروپایی و ژاپنی اش از غارت ثروت و از دخالت در امور کشور ما کوتاه شده‌است، با آن که حفظ استقلال و آزادی و

بقیه در صفحه ۸

اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران: تشدید کشمکش و دورنمای آن

قسمت چهارم

در صفحه ۳

نیروهای نظامی در خدمت دیپلماسی نفت واشنگتن

سالهای هفتاد سیستم صادرات نفت به کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته گواه بحران کهنه‌ای بود که از دوران استعماری به ارث مانده بود. در کشورهای عمده‌ٔ در حال توسعه صادرکننده‌ٔ نفت شرکتهای خارجی نفت بطور عمده ملی شدند. نظارت بر منابع "طلای سیاه"، استخراج و تعیین قیمت در دست صاحبان واقعی آن قرار گرفت. برای ایالات متحد آمریکا این جریان بسیار دردناک بود. چراکه تضعیف نظارت انحصارات آمریکا بر منابع نفت کشورهای صادرکننده‌ٔ نفت یعنی اعضای اوپک با افزایش وابستگی صنایع آمریکا بطور عمده به منابع نفت در کشورهای عربی همراه بود. رقم صادرات نفت آمریکا در کل مصارف نفتی آن کشور به میزان قابل توجهی افزوده شد و در عین حال قیمت نفت صادراتی به ایالات متحده که در سال ۱۹۷۰ هر بشکه قریب ۲ دلار بود در اوائل سالهای ۸۰ به ۲۸ تا ۳۰ دلار افزایش یافت.

در گذشته عناصر عمده سیاست نفت ایالات متحد آمریکا توسط انحصارات خصوصی تدوین می شد و به اجرا درمی آمد. و دولت تنها در موارد استثنایی در سیاست نفتی این انحصارات مداخله می کرد یعنی در دورانیکه مبارزه میان دول امپریالیستی برای حیطه‌ٔ نفوذ در مناطق نفت خیز تشدید می شد و یا در روابط میان انحصارات نفتی با کشورهای در حال توسعه وخامتی پدید می آمد. اما پس از آنکه انحصارات خصوصی ناتوانی خود را در حفظ کنترل بر سیستم نواستعماری صادرات

بقیه در صفحه ۶

آموزش و پرورش در اتحاد شوروی

سئوالات متعددی از چهارگوشه جهان درباره‌ٔ آموزش و پرورش در مدارس شوروی، اصول و روشهای تدریس و مسائل مشابه مطرح گردید که ایاگودرین معاون وزیر آموزش عمومی به یکایک آنان در مجله‌ٔ "سوسیالیسم، تئوری و پراتیک" این گونه جواب داده است:

س ــ وجه تمایز اساسی مدرسه شوروی و غرب در چیست؟

روزنامه نویس ــ آلمان غربی

ج ــ نخست این که آموزش در اتحاد شوروی برای یک دوره‌ٔ کامل متوسطه ۱۰ ساله اجباری است. هرکودک پس از رسیدن به هفت سالگی سن ورود به مدرسه به این مشکل که تا چه مدت می‌تواند درس بخواند روبرو نیست. یک برنامه‌ٔ آموزشی واحد برای همه‌ٔ مدارس شوروی پیش بینی شده است. دانش آموز مستقل از جایی که زندگی می کند طبق برنامه‌ٔ واحد معلومات لازم را بدست می‌آورد. این سیستم آموزشی به او امکان می دهد که در موسسات دلخواه آموزش عالی کشور ثبت نام نماید.

دومین ویژگی مدارس شوروی ترکیب ملیت های مختلف جمعیت شوروی است. برای آنکه کلیه‌ٔ ملیت ها قادر به کسب علم باشند آموزش به ۵۲ زبان موجود در کشور انجام می‌گیرد. در همه‌ٔ جمهوری‌های متحد مدارس ملی و مدارس روسی وجود دارد که در آنها زبان روسی و مادری تدریس می‌شود.

سوم این که در اتحاد شوروی مدارس منحصر به گروه خاص وجود ندارد. کودکان

بقیه در صفحه ٤

نمونه اجتماعی - اقتصادی فاشیسم در شیلی

اوضاع عمومی

کودتای ۱۹۷۳ در شیلی به استقرار دیکتاتوری فاشیستی در این کشور انجامید و بار دیگر سلطه‌ٔ امپریالیسم و کلان سرمایه‌ــ داران و بزرگ مالکان را برقرار کرد که به هیچ اصل و قانونی پای بند نیستند. رژیم نظامی ــ فاشیستی همواره کوشیده است خاطره‌ٔ دولت متحد خلق را از ذهن مردم بزداید. این رژیم برای خفه کردن هر نوع آوای اعتراض سیاست کشتار توده‌های مردم را در پیش گرفته است.

حزب کمونیست شیلی در پیام خود خطاب به خلق شیلی یادآور شده است که "هر عملِ شورای نظامی مغایر با آنچیزی است که نیروهای مخالف دولت خلق از آن دفاع می کردند. آنها از دموکراسی دم می‌ــ زدند. حال آنکه امروز دیکتاتوری را بر مردم تحمیل کرده‌اند. آنها از آزادی سخن می‌ــ گفتند در صورتی که امروز اردوگاه‌های متمرکز برپا کرده‌اند. آنها از احترام به حقوق بشر حرف می زدند، ولی هر روز مردم را بدون دادرسی ومحاکمه تیرباران می کنند".

تجربه‌ٔ شیلی بار دیگر صحت این ارزیابی علمی را نشان داد که طبقات استثمارگر هیچگاه صحنه‌ٔ قدرت را داوطلبانه ترک نمی کنند، بلکه همه‌ٔ نیروی خود را برای حفظ آن بکار می گیرند. به علاوه این تجربه تأیید

بقیه در صفحه ۷

بحران انرژی و سیاستهای امپریالیستی

دهه‌ٔ ۷۰ برای جهان سرمایه داری مشکلات اقتصادی وسیاسی بسیاری باقی گذاشت. یکی از این مشکلات بحران عمیق انرژی است. از نمونه‌های روشن این بحران دشواریهای مبتلا به کشورهای غربی در مساله ذخیره کردن منابع انرژی، خاصه نفت، قیمت های روزافزون این منابع، دگرگونی های ساختاری در اقتصاد تعدادی از کشورهای صنعتی پیشرفته تحت تأثیر تغییرات متوالی است که در هزینه‌های تهیه‌ٔ انرژی و مواد سوختی حاصل شده.

در ده سال اخیر، مساله انرژی به چنان عامل مهم اقتصادی و سیاسی تبدیل شده

بقیه در صفحه ۲

شرکت فعال در نبرد عادلانه برضد رژیم بعث عراق یک وظیفه انقلابی است

اتحاد مردم
شماره ۶۹ دوره دوم دوشنبه ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۹

بقیه از صفحه ۱

بحران انرژی ...

که در مقیاس وسیعی دورنماهای رشد سرمایه‌داری را مشخص می‌دارد. به هیچ وجه تصادفی نیست که در دههٔ ۷۰ به موازات نازلترین نرخ افزایش مصرف انرژی (۱/۸ ٪ در برابر ۵٪ دههٔ ۶۰) آهنگ‌های افزایش تولید ناخالص ملی (۳٫۳ ٪ در برابر ۴/۸ ٪) و تولید صنعتی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری (۳٫۳ ٪ در برابر ۵/۸ ٪) در مقایسه با تمام دوران پس از جنگ رشد ناچیزی داشته است.

در همین دوره هزینه رشد اقتصادی در جهان سرمایه‌داری ناگهان بالا رفت. در پایان دههٔ گذشته هزینه‌های مواد سوختی و انرژی برای تأمین افزایش ۱ ٪ تولید ناخالص ملی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به چهار برابر دههٔ گذشته فزونی یافت. این مساله مایهٔ شگفتی نخواهد بود اگر درنظر گیریم که از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ قیمت نفت در بازار جهان سرمایه‌داری ۱۷ برابر، گاز طبیعی ۶ برابر و زغال سنگ ۳/۴ برابر شده است. درصورتی که قیمت کالاهای دیگر به میزان خیلی کمی افزایش یافت.

کمبود انرژی و افزایش بهای آن بطور جدی مانع ایجاد مجتمع‌های جدید صنعتی شده، فعالیت و کارآیی حمل ونقل را کاهش داده و امکانات رشد کشاورزی را محدود کرده است.

تشدید مسالهٔ انرژی در کشورهای در راه رشد که پایهٔ انرژی شان به اندازه کافی رشد یافته نیست، تأثیر ناگواری داشته است بنابراین، می بینیم که کلا به واسطه افزایش بهای واردات مواد سوختی و منابع انرژی، قرضه‌های دولتی این کشورها ناگزیر بالا رفته وضع پولی و مالی شان شدیداً دچار اختلال گردیده است. بهای واردات سوخت مایع کشورهای در راه رشد طی ۱۹۷۸–۱۹۷۲ از ۴ میلیارد دلار به ۴۴ میلیارد دلار افزایش یافته و بنابر ارزیابی‌های موجود در ۱۹۸۰ از ۵۲ میلیارد دلار فراتر خواهد رفت. تعدادی از کشورهای در راه رشد برای حفظ تعادل پول خود ناچار شده‌اند بطور محسوس مصرف سوخت مایع را محدود کنند. چنانکه درحال حاضر تانزانیا نیمی از واردات سوخت مایع اش را تقلیل داده و آن را به سطح ۱۹۷۲ رسانیده است. با اینهمه، تانزانیا، ناچاراست برای همین مقدار ۱۰ برابر بیش از آن زمان بابت واردات نفت مصرف کند وتقریبا نیمی از درآمدهای صادراتش را به آن اختصاص دهد.

دراین شرایط که کشورهای سرمایه‌داری با افزایش کمبود مواد سوختی و مواد اولیه روبروهستند، سازماندهی تحویل مطمئن این کالاها (درجای نخست نفت، گاز طبیعی و اورانیوم) به مسالهٔ کنونی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی تبدیل شده است. رویدادهای دههٔ ۷۰ نشان داده است که اکنون مسالهٔ دست یافتن به تمام سرچشمه‌های بالندهٔ این منابع بیش از مسألهٔ قیمت‌ها اهمیت دارد. از این رو، نیروهای امپریالیستی و شرکتهای چند ملیتی برای دست یافتن به این ذخایر دست به مبارزه شدید فزاینده‌ای زده‌اند.

سیاست توسعه طلبانه امپریالیستی که هدفش کنترل منابع نفتی و دیگرمواد خام است، گره دیگری به تضادهای موجود که همانا رویاروئی کشورهای جوان و کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی سرمایه‌داری پیرامون مواد اولیه و مواد سوختی می باشد، افزوده است از آنجاکه مسائل انرژی بیش از پیش به عامل سیاست خارجی تبدیل شده و تأثیرزیان بخشی برجو سیاسی مناسبات بین المللی می‌گذارند، تحلیل وضعیت موجود تولید انرژی در جهان سرمایه‌داری و دورنماهای رشد بحران انرژی در اقتصاد سرمایه‌داری اهمیت ویژه دارد.

درحال حاضر تهیهٔ نفت بخش مهم بحران انرژی را در دنیای سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد. قیمت‌های انحصاری بسیار نازل این مادهٔ سوختی (پیش ازدهه ۷۰) که بیش از ۹۵ ٪ آن از کشورهای در راه رشد به ایالات متحده، کشورهای اروپای غربی و ژاپن وارد می‌شد به این کشورها امکان داد که با استفاده از سوخت مایع به تجدید ساختار بیلان انرژی و سوختی خود بپردازند. گاز طبیعی هم بسرعت وارد مصرف انرژی شد. بدین ترتیب وزن مخصوص نفت در مصرف همهٔ انواع تجارتی منابع سوختی و انرژی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری مقارن سال ۱۹۶۰ به ۴۰/۴ ٪ و سپس درحدود ۱۹۷۸ به ۵۴ ٪ افزایش یافت. در همین دوره، سهم نسبی گاز طبیعی از ۱۸ ٪ به ۲۰ ٪ و انرژی آبی و اتمی از ۲/۶ ٪ به ۳/۷ ٪ افزایش می یابد.

افزایش وزن مخصوص نفت وگاز طبیعی در بیلان انرژی وسوخت، مصرف زغال سنگ را پایین آورد و میزان آن را از ۳۹ ٪ در سال ۱۹۶۰ به ۲۱/۲ ٪ در سال ۱۹۷۸ تقلیل داد. در دههٔ ۶۰ تولید نیروی برق به واسطهٔ استفاده گسترده از گاز نفت خیلی ارزان فزونی یافت و موجب بالا رفتن قابل ملاحظهٔ تولید نیرو و برقی شدن اقتصاد گردید که به نوبهٔ خود به افزایش سریع بهره‌وری کار و پیشرفت فنی کمك نمود.

در شرایط کنونی نفت منبع واحد انرژی است که با سطح فعلی علم و تکنیك در کوتاه مدت و به مقیاس وسیع هیچ انرژی دیگری را نمی‌توان جانشین آن ساخت. ۵۰ ٪ نفت تغییر شکل می یابد و به صورت سوخت روغن در موتورهای درون سوز وسایل مختلف حمل ونقل، در نیروگاه‌های دیزلی برای تولید برق، در صنعت و کشاورزی بکار می‌رود. نفت ۳۷۵ میلیون اتوموبیل، ۱۶ میلیون تراکتور کشاورزی، بیش از ۷۰۰۰۰ کشتی تجارتی را که در ۱۹۷۹ در کشورهای سرمایه‌داری بهثبت رسیده به گردش در می‌آورد. ۷۰ ٪ نفت در صنعت پتروشیمی برای تولید کالاهای مختلف از الیاف سنتتیك و مواد پلاستیك تاکود بکار می رود. دیگر منابع انرژی، مخصوصا زغال سنگ تنها می‌توانند جانشین ۴۰ ٪ نفت مورد مصرف در بخش‌های عمومی وصنعتی ومراکز حرارتی شوند. باوجود این، برای این جانشینی باید زمان وسرمایه‌های اضافی مصرف نمود. البته آنچه جنبهٔ اساسی دارد، این است که سوخت حرارتی یك محصول فرعی است که پس از استخراج قسمت های سبك نفت که برای تولید بنزین، نفت چراغ و سوخت دیزل‌ها، یعنی بصورت انواع مختلف سوخت موتورها مورد استفاده قرار می‌گیرند، بوجود می‌آید.

درحال حاضر نفت که یك دوم و نفت و گاز سه چهارم انرژی مصرفی جهان سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند و در سوخت این کشورها نقش مهمی ایفاء می‌کنند.

پس از آنکه کشورهای سرمایه‌داری بیلان انرژی و مواد سوختی شان را در راستای استفاده بیشتر از نفت و گاز تغییر دادند، موسسات بزرگ مصرف کنندهٔ انرژی به سرعت رشد کردند و بر تعداد اتوموبیل‌ها و کامیون‌ها، ماشین‌های کشاورزی، هواپیماها وکشتی‌ها نیز افزوده شد. درنتیجه بین نیازهای روز افزون شاخه‌های متعدد کلیدی اقتصاد به سوخت و امکانات بالنسبه محدود صنعت استخراج که فاقد مواد اولیه متناسب اند، عدم توازن جدی بوجود آمد. این تغییرات موجب شد تولید منابع اولیه انرژی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در ۱۹۷۸، ۱۴۷۵۰ میلیون تن، یعنی نسبت به ۱۹۵۰، ۸۲ ٪ افزایش یابد. درصورتی که مصرف منابع انرژی این گروه از کشورها ۳۰۸۹ میلیون تن یعنی ۶۶ ٪ افزایش نشان می‌دهد. این امر موجب تأمین کمتر انرژی از منابع داخلی و وابستگی بیشتر کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری به واردات نفت شد، چنانکه از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۵ واردات سوختی این کشورها ۸ برابر شد، لیکن استخراج داخلی آنها به سختی به دوبرابر می رسد.

واردات کالاهای انرژی و سوخت، به ویژه واردات نفت به مسألهٔ کلیدی کارکرد طبیعی اقتصاد کشورهای غربی بدل شده است. مسألهٔ تهیه نفت وارداتی اهمیت ویژهٔ عظیمی دارد. تنها در ۱۹۶۸–۱۹۶۰ واردات خالص نفت ومحصولات نفتی در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه به چهار برابر رسید و از ۳۲۴ میلیون تن به ۱۲۴۷ میلیون تن افزایش یافت. این افزایش در ژاپن ۸/۵ برابر، در ایالات متحده ۶ برابر، در جمهوری فدرال آلمان ۵ برابر و در فرانسه ۴ برابر بوده است. میزان این وابستگی این گروه از کشورها به واردات از ۴۵ ٪ به ۶۴ ٪ افزایش یافت. میزان این وابستگی برای آلمان غربی ۸۶ ٪ تا ۹۶ ٪ فرانسه ۹۴ ٪ تا ۹۵ ٪ است. ژاپن به همان سطح ۱۰۰ ٪ باقی مانده است. در سالهای اخیر به موهبت بهره برداری فعال از مواد معدنی دریای شمال وابستگی بریتانیا به واردات سوخت مایع از ۱۰۰ ٪ به ۴۳ ٪ کاهش یافت. به همین دلیل نروژ به یگانه صادر کنندهٔ نفت در گروه کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه بدل شده است.

در سالهای اخیر وابستگی ایالات متحده به واردات نفت ناگهان افزایش یافت ایالات متحده در ۱۹۵۰ تنها ۱۴ ٪ نفت وفرآورده‌های نفتی مورد مصرفش را وارد می کرد. این رقم در ۱۹۷۱ به ۲۸ ٪ و در ۱۹۸۰ به ۵۲ ٪ رسید از هر ۳ تن نفتی که کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری وارد می کنند یك تن سهم آمریکاست. همچنین سهم ژاپن در واردات سوخت مایع به سرعت افزایش می یابد. طی ۱۹۷۸–۱۹۶۰ سهم این کشور در واردات کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از ۹ ٪ به ۲۰ ٪ افزایش یافت. ژاپن و کشورهای اروپای غربی مانند آلمان غربی و فرانسه رقیبان جدی ایالات متحده در خرید نفت و مشتقات آن هستند. این رقابت مخصوصا در دورهٔ کنونی کمبود سوخت مایع در بازار بطور جدی احساس می شود.

در ۱۹۷۹ وضعیت بسیار خاصی در بازار نفت دنیای سرمایه‌داری بوجود آمد. کشورهای وارد کنندهٔ نفت و انحصارات بزرگ نفتی در مسابقه برای دست یافتن به سوخت که کمبود آن به شدت احساس می‌شود بایکدیگر به رقابت جدی برخاستند. دراین شرایط، ناگهان قیمت‌های رسمی فروش نفت توسط کشورهای عضو اوپك افزایش یافت. مثلا قیمت نفت سبك ایران در ژانویهٔ ۱۹۷۹ و فوریهٔ ۱۹۸۰ بیش از ۱۴۰ ٪ افزایش یافت. کمبود نفت به توسعهٔ بازار "آزاد" محصولات نفتی کمك نمود. در این بازار در دوران مختلف سال قیمت‌ها از ۴۰ ٪ تا ۸۰ ٪ بیش از قیمت‌های رسمی است. علی رغم افزایش قیمت‌ها سوداگری پیرامون فروش نفت در ۱۹۷۹ و آغاز ۱۹۸۰ هیچگاه قطع نشد.

در ژوئن ۱۹۷۹ پنجمین کنفرانس سران کشورها و دولت‌های ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، ژاپن و کانادا در توکیو مخصوصا برای بررسی وضع حاکم در بازار نفت تشکیل شد. شرکت کنندگان در کنفرانس مجبور شدند اعتراف کنند که به تعهدات خود در کاهش ۵ ٪ واردات نفت عمل نکرده‌اند. زیرا واردات نفت بطور قابل ملاحظه ادامه یافت. در این کنفرانس ایالات متحده کوشید از خریدهای هنگفت نفت توسط متحدانش که یکی از علت‌های بی‌ثباتی پولی و تجاری و افزایش مشکلات در قلمرو تهیه سوخت مایع در غرب است انتقاد تندی به عمل آورد. بنابراین، می‌بینیم که مشکلات فزاینده در زمینه تهیه نفت به یکی از عوامل مهم تحکیم تضادهای بین‌امپریالیستی در مرحلهٔ حاضر بدل شده است.

وضعیتی که در بازار نفت بوجود آمده نتیجهٔ تأثیر تعداد زیادی از عوامل دراز مدت و کوتاه مدت است. در بین آنها تشدید تضادها بین کشورهای در راه رشد که تولید کنندگان عمدهٔ نفت در بازار جهانی‌اند، و غرب وارد کنندهٔ این محصول جای مهمی دارد. در ۱۹۷۹ کشورهای در راه رشد ۷۴ ٪ استخراج نفت، ۹۵ ٪ صادرات نفتی جهان سرمایه‌داری و ۶۳ ٪ صادرات فرآورده‌های نفتی را در دست داشتند. این کشورها صاحب ۸۹ ٪ ذخایر مکشوف نفت در جهان سرمایه‌داری هستند.

ایالات متحده، بریتانیا، کانادا و نروژ در میان کشورهای غربی مهمترین ذخایر نفتی را در اختیار دارند. اما امکان آمریکا در این زمینه به سرعت رو به کاهش است. در ۱۹۷۹ ذخایر مکشوف نفت در ایالات متحده به ۳/۶ میلیارد تن (۴/۸ ٪ ذخایر جهان سرمایه‌داری) تقلیل یافت و این تقریبا برابر با ۸ سال استخراج در سطح ۱۹۷۹ است، درصورتی که در آغاز دههٔ ۶۰ حجم ذخایر مکشوف نفت ۱۲ تا ۱۳ برابر حجم استخراج سالیانه بود. وضع ذخایر گاز طبیعی هم همین طور است. ارزیابی‌های موجود امکان احتمالی اکتشافات اضافی مواد نفتی را در حدود ۲/۷–۱۷/۸ میلیارد تن نشان می‌دهند. باوجود این حجم کارهای کنونی زمین شناسی برای افزایش کشف ذخایر جدید کافی نیست.

حجم ذخایر نفتی دریای شمال در مجموع تقریبا ۲/۹ میلیارد تن یعنی ۴ ٪ ذخایر دنیای سرمایه‌داری برآورد شده است استخراج نفت بریتانیا و نروژ در دریای شمال در ۱۹۷۹ تقریبا به ترتیب ۸۰ و ۲۰ میلیون تن بوده است. در سالهای آینده استخراج طلای سیاه در دریای شمال باز هم افزایش خواهد یافت. باوجود این، حداکثر میزان استخراج نفت تا سال ۱۹۹۰ کمی بیش از ۲۰۰ میلیون تن پیش بینی شده است. و این تنها می‌تواند جوابگوی ۱۶ ٪ نیازهای کنونی واردات نفتی کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه باشد. درحال حاضر نفت دریای شمال ۸ ٪ نیازهای آنها را تأمین می کند. کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی سرمایه‌داری بشدت به وارد کردن نفت از کشورهای در راه رشد وابسته‌اند. آنها ۲ تن از هر ۳ تن نفت مصرفی شان را از کشورهای مذکور وارد می کنند.

سند، دست‌های پینه روستائیان است نه کاغذهای جعلی تدوین شده

"امام خمینی"

هوشنگ پورکریم — قسمت چهارم

اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران: تشدید کشمکش و دورنمای آن

باوجودی که تعرض همه جانبه مخالفان اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران طی آخرین مرحله تصویب قانون ارضی جدید منجر به تغییراتی در متن قانون و باعث تأخیر در اجرای آن شد، ولی به هیچوجه انتظارات اصلی آنها را برآورده نکرد. زیرا مخالفان و در درجه اول خوانین و ملاکان بزرگ و متحدان بورژوالیبرال آنان انتظار داشتند که با چنان تعرضی بتوانند سیاست کشاورزی جمهوری اسلامی ایران را حداقل در مورد مسئله ارضی به حدود و منشور قانون ارضی دولت موقت بازگردانند تا وضعیت مالکیت اراضی کشاورزی و روابط تولید زراعی به همان صورتی برقرار بماند که از رژیم سرنگون شده شاهنشاهی باقی مانده بود. برحسب چنین انتظاری حل مسئله ارضی به کلی منتفی می شد. ولی این انتظار، آنهم پس از برکناری دولت موقت ــ که در جریان "انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول" تحقق یافت ــ، انتظاری بیهوده بود. همه شواهد اجتماعی نشان می داد که چه از لحاظ افزایش آگاهی زحمتکشان جامعه روستایی و شرکت مؤثرشان به منظور اعاده حقوق تضییع شده خود و چه از نظر پشتیبانی مردم و افکار عمومی از این زحمتکشان محروم و مخصوصا به علت عزم و نیت امام خمینی در دفاع از محرومان جامعه، دیگر نمی شد از حل یک مسئله مبرم اجتماعی و اقتصادی طفره رفت. بنابراین، دیگر جایی برای انتظارات واهی مخالفان اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران وجود نداشت. به همین لحاظ، چنان تعرضی هر چند که با بسیج کلیه مخالفان رنگارنگ صورت گرفته بود، نتوانست به مقاصد اصلی خود برسد و قانون ارضی جدید سرانجام پس از آن که از لحاظ فقهی مورد تأیید فقهای طراز اول حضرات آیت الله منتظری و آیت الله مشکینی و آیت الله دکتر بهشتی قرار گرفت در ۵۹/۱/۲۶ به تصویب شورای انقلاب رسید.

پس از تصویب قانون، طبعا کار به مراحل اجرائی آن کشیده شد. یعنی به موجب قانون هیئت پنج نفره ای مرکب از یک نماینده تام الاختیار حاکم شرع و ولی امر، یک نماینده تام الاختیار از جهاد سازندگی، سه نماینده تام الاختیار از سه وزارتخانه کشاورزی، کشور و دادگستری در وزارت کشاورزی تشکیل شد. این هیئت موسوم به "ستاد مرکزی واگذاری زمین" در قدم اول به تعیین هیئت های هفت نفره واگذاری زمین در مناطق مختلف کشور پرداخت و آیین نامه اجرایی قانون ارضی جدید را تدوین کرد. چنانکه از مفاد این آیین نامه پیداست، تنظیم کنندگان آن در مجموع به روح قانون ارضی جدید که متضمن تأمین زمین زراعی برای دهقانان است وفادار مانده و مصمم به اجرای قاطعانه قانون هستند. آیین نامه مخصوصا در بخش چهارم خود که در مورد "اراضی دائر بزرگ" صدق می کند و بطور عمده ناظر بر اجرای قانون در اراضی بند های "ب" و "ج" و "د" قانون است، به حد کافی صراحت دارد. به این نحو که دو صورت برای اراضی دائر بزرگ شناخته است: یا این قبیل اراضی "از راه مشروع به مالکیت زمینداران بزرگ در ــ آمده" است و یا از "راه های غیرمشروع" به شرح زیر:

۱ــ خرید و اجاره اراضی با پول حرام و غیرمشروع مانند پول ربا، رشوه، فروش مسکرات، مواد مخدر، قمار اختلاس و سوء استفاده از اموال دولتی، دزدی و غیره به تفصیلی که در کتب فقهیه ذکر شده است.

۲ــ تصرفات غاصبانه توسط اشخاص متعدی و ایادی رژیم گذشته و خارج کردن زمین از تحت ملکیت رعایا با توسل به زور اداری و غیراداری.

۳ــ تصرف اراضی از راه فریب، تزویر و جعل اسناد و مدارک ساختگی به وسیله صاحبان دفاتر اسناد رسمی و نیز به انحاء کلاهبرداری ها.

٤ــ تملک و احیای زمینهای موات به مقدار بیش از استحقاق که با اعمال زور و جلوگیری از حیازت و احیای دیگران انجام گرفته و در موقعی که اراضی قابل احیاء کم و نیازمندان زیاد هستند حکومت اسلامی با اعمال ولایت می تواند مازاد آن را بگیرد.

به وضوح پیداست که تنظیم کنندگان این آیین نامه، چهار مورد برشمرده در فوق را درست به اقتضای حال و برای شمول قریب به اتفاق خوانین، ملاکان بزرگ، اربابان کهنه و نو، مباشران و کارگزاران آنان تدوین کرده اند. تازه اگر یک هیئت هفت نفری واگذاری زمین احیانا در گوشه ای از کشور تشخیص دهد که این یا آن مالک بزرگ "از راه مشروع" اراضی زراعی را متصرف شده است، به دو صورت زیر عمل می شود:

۱ــ چنانچه متصرف شخصا به امر کشاورزی اشتغال داشته باشد با رعایت شرایط اقلیمی و اجتماعی محل فقط تا حد سه برابر عرف محل زمین در اختیار او می ماند.

۲ــ چنانچه متصرف شخصا به امر کشاورزی اشتغال نداشته و نیز منبع درآمد کافی دیگر برای تأمین زندگی خود و خانواده نداشته باشد فقط تا دو برابر عرف محل زمین در اختیار او قرار می گیرد و بقیه طبق موازین این قانون و با رعایت اولویت های ذکر شده در مواد بعدی واگذار می گردد.

آیین نامه تنظیم شده به وسیله هیئت پنج نفره "ستاد مرکزی واگذاری زمین"، پس از آنکه به تصویب شورای انقلاب رسید، به وسیله مطبوعات انتشار یافت. تا آن وقت، به تدریج، هیئت های هفت نفره واگذاری زمین هم در اکثر مناطق کشور تعیین شدند و به کار پرداختند. مثلا هیئت هفت نفره اصفهان در اواسط اردیبهشت، هیئت های تبریز و بوشهر در نیمه اول خرداد، هیئت یزد در نیمه دوم تیر کارشان را شروع کردند. چنانکه تا قبل از پایان تیر ۱۳۵۹ در مجموع ۳۷ هیئت هفت نفره در سراسر کشور تشکیل گردید" (روزنامه جمهوری اسلامی ۵۹/٤/۳۰)

از این گذشته، "ستاد مرکزی واگذاری زمین" به منظور توجیه و تشریح قانون و نحوه اجرای آن چند سمینار با حضور اعضای هیئت های هفت نفره تشکیل داد، گروه هائی برای بازرسی و نظارت بر حسن اجرای قانون به وجود آورد، به شکایات گوناگون رسیدگی کرد و به برطرف کردن انواع موانع و مشکلات پرداخت که در اجرای چنین امر مهم و پردامنه ای وجود دارد. طبعا مهمترین موانع، چنانکه انتظار می رفت، از جانب خوانین و ملاکان بزرگ و متحدان بورژوا لیبرال آنهاست. آنان که سرانجام نتوانسته بودند از تصویب قانون ارضی جدید جلوگیری کنند، چشم امید به موانعی دوختند که می توانستند ضمن اجرای طرح بوجود بیاورند. بنابراین، بموازات شروع فعالیت قانونی هیئت ــ های هفت نفره که عموما مومن به انقلاب و وفادار به خط امام و برخوردار از کمک های سپاه پاسداران و جهاد ــ سازندگی اند، مخالفان حل مسئله ارضی و در درجه اول خوانین و ملاکان بزرگ به کمک ایادی قلدر و قداره ــ بند خود به فتنه انگیزی و تشنج آفرینی پرداختند و هر جا که توانستند مانع کشت و ورز اراضی شدند وحتی در منا ــ طقی ــ از جمله در کرمانشاه و فارس ــ اراضی کشت شده به وسیله زارعین را به شخم کشیدند و یا به منظور تخریب مزارع، گله ها را در آنها به چرا بردند. در برخی نواحی، خوانین و ملاکان بزرگ از کشتار زارعان بی گناه هم خود ــ داری نکردند. در همین حال، بورژوالیبرال ها و متحدان همه رنگشان در طرفداری از ملاکان بزرگ شایع می کردند که هیئت های هفت نفره واگذاری زمین موجب اصلی این تشنجات شده اند. عده ای از آنان، با قیافه اهل فن و صاحبنظر در امور کشاورزی، می گفتند که این اصلاحات "باعث رکود کشاورزی می شود". برخی با تظاهر به دفاع از اسلام فریاد می کشیدند که این اصلاحات ارضی "خلاف اسلام" است و از آنجائیکه ضرورت حل مسئله ارضی دیگر قابل کتمان نبود می گفتند "اصلاحات ارضی باید اسلامی باشد".

چون بین مخالفان و معترضین معدودی مراجع مذهبی هم دیده می شدند، امام باز هم از حضرت آیت الله منتظری و آیت الله مشکینی و آیت الله دکتر بهشتی خوا ــ ستند تا بار دیگر قانون ارضی جدید را از لحاظ فقهی بررسی نمایند که این بار هم مورد تأیید قرار گرفت. ولی این تجدید تأیید فقهی مخالفان را آرام نکرد. آنان با بهره ــ جوئی از تجاوزات صدام آمریکائی و فضای مضطرب کننده ناشی از جنگ تحمیلی که طبعا بخش اعظم نیروهای انقلابی و امکانات جمهوری اسلامی را به خود معطوف می کرد به تشدید تعرض دست زدند. تا اینکه موفق شدند هواداران اصلاحات ارضی را به یک عقب نشینی تازه وادار نمایند و فعلا تعلیق قسمت مهمی از مواد قانون را بر انقلاب و جمهوری اسلامی ایران تحمیل کنند. این قسمت قانون از جمله اراضی موسوم به بند "ج" یعنی اراضی مالکان بزرگ را هم شامل می شود و تعلیق آن ــ هرچند که جنبه موقتی دارد ــ ملاکان بزرگ و همه دشمنان اصلاحات ارضی را خوشحال کرد و موجب نارضائی زحمتکشان روستائی شد و زمینه ای برای فعالیت تبلیغاتی عناصر رنگارنگ ضد انقلاب به وجود آورد تا دهقانان بی زمین و کم زمین را نسبت به جمهوری اسلامی ایران بدبین کنند و آنان را که هم اکنون به صورت نیروی اجتماعی پراهمیتی چه در جبهه جنگ تحمیلی صدام آمریکائی و چه در پشت جبهه یا روی اور انقلاب هستند به سرخوردگان از انقلاب تبدیل نمایند. بی سبب نیست که کلیه نیروهای انقلابی از عقب نشینی اخیر در اجرای قانون ارضی جدید متأسف شدند. چنانکه اندکی پس از شروع این عقب نشینی، روزنامه "نامه مردم" (۵۹/۹/۲۷) در مقاله ای خواهان "ادامه فعالیت هیئت های هفت نفری، ادامه اجرای قاطع و کامل قانون اصلاحات ارضی" شد. همان روزنامه در یکی از شماره های دیگر خود (۵۹/۱۰/٦) در مقاله ای با عنوان "تاخیر در اصلاحات ارضی خطرناک است" نوشت که: "...سکوت گذاشتن بند "ج" در هنگامی صورت می گیرد که فئودال ها و بزرگ مالکان، دست جمعی، در حال توطئه بر ضد رهبری انقلاب، امام خمینی، و روحانیت پیرو خط امام، همه نیرو ــ های انقلابی و بالاخره جمهوری اسلامی ایران هستند... به این امید شوم که نظام دلخواه آنها بازگردد. بانگ محیلانه آنان در فضا پیچیده است که: "تولید پایین آمده". ظاهرا دلسوزی می کنند، اما با شایعه پراکنی در فکر تخریب هستند. برعکس، و به کوری چشم آنها باید گفت که در همه زمین های تقسیم شده وضع زراعت به مراتب مناسب تر از زراعت زمین هائی است که سال پیش توسط بزرگ مالکان به زیر کشت پاییزه رفته بود. آنها دروغ می گویند تا اشکالتراشی کنند و جلو فعالیت هیئت های ۷ نفره را بگیرند... از سوی دیگر، میلیون ها تن از دهقانان... انتظار کمک های بنیادی دولت را می کشند تا محصول خود را در سطح هر هکتار بالا ببرند. کود و بذر مناسب و حل مسئله آب، تضمین خرید و تعیین قیمت عادلانه از عاجل ترین خواست های آنان است. شکی نیست که بدون حل این مسئله، یعنی حل مشکلات کشاورزی و پیش از همه حل مسئله ارضی، نمی توان تولید را بالا برد... برای آنکه بر بخش مهمی از مشکلات کشور فائق آییم، نمی توانیم تاخیر در اصلاحات ارضی را جایز بدانیم".

اما خوانین و ملاکان بزرگ نه فقط طالب تأخیر در اصلاحات بودند، بلکه قصد نفی کامل آن را داشتند. آنان در عین حال می خواستند که با استفاده از این عقب نشینی موقتی در حل مسئله ارضی، کلیه دستاوردهایی را که تا آن وقت بر اثر مساعی و اقدامات قانونی هیئت های هفت نفری واگذاری زمین نصیب دهقانان شده بود لگدمال کنند. به همین علت وزارت کشاورزی در اطلاعیه ای اعلام داشت که تصمیمات و اقدامات هیئت های هفت نفری به قوت خود باقی است. در همین خصوص خبرنگار روزنامه ای از وزیر کشاورزی پرسید "اخیرا مشاهده شده که عده ای از فئودالها زمینهائی را که قبلا براساس تصمیم هیئت های هفت نفره تقسیم شده بود مجددا مورد تصرف قرار می دهند. آیا برای جلوگیری از این امر اقداماتی انجام شده است؟" و وزیر کشاورزی در پاسخ گفت که: "بعد از اینکه در اطلاعیه مورخ ۵۹/۸/۲۱ اعلام شد که هیأت های هفت نفره فقط روی بند "الف" و "ب" کار کنند یک عده از فئودالها فرصت طلب شروع کردند زمینهای واگذار شده به کشاورزان را خودشان دوباره شخم زدند و کشت کردند که ما مجددا اطلاعیه ای دادیم که براساس آن کلیه تصمیمات و اقدامات قبلی هیأت های هفت نفره در مورد زمینهای بزرگ که تا تاریخ انتشار اطلاعیه اول اتخاذ و انجام شده به قوت خود باقی است و اگر شخصی برخلاف آن رفتار کند قاطعانه تحت پیگرد قانونی قرار می گیرد".

ولی تعدادی از خوانین و ملاکان بزرگ، با تخلف از موازین قانونی و سوء استفاده از عقب نشینی اخیر در حل مسئله ارضی، حتی آن قسمت از اراضی بزرگی را هم که مشمول بند "ب" قانون می شود ــ یعنی دادگاه صالح اسلامی به استرداد آنها حکم داده است ــ به عنوان اراضی بند "ج" قلمداد می کنند تا آنها را همچنان در تصرف غاصبانه خود نگهدارند.

چنانکه جریان حوادث تا امروز نشان داده است،

بقیه در صفحه ۸

بقیه از صفحه ۱

آموزش و پرورش در اتحاد شوروی

دانشمند وکارگر، نویسنده و دهقان در یک کلاس درس می‌خوانند. در کشور ما مدارس متعدد گوناگون (خصوصی و دولتی) مانند آنچه در جوامع سرمایه‌داری برحسب طبقه و ثروت ایجاد شده وجود ندارد. در شوروی یک مدرسهٔ واحد با آموزش عمومی و پلی تکنیک وجود دارد.

یکی از تفاوت های عمده دیگر مدارس شوروی و مدارس غرب این است که در شوروی نه تنها برای آموزش مواد، بلکه برای تربیت دانش‌آموزان اهمیت عظیمی قائل‌اند. چون آموزش یکی از عناصر تربیت به معنای وسیع کلمه است. باید گفت که به همهٔ جنبه های تربیت — معنوی، کار، اخلاقی، زیبایی شناسی و جسمی — که با هم پیوند تفکیک ناپذیری دارند، توجه عمیق مبذول می‌گردد. منظور از چنین تربیتی رشد هماهنگ شخصیت و آفریدن انسان نو و انقلابی است.

برجسته ترین ویژگی تربیت در مجتمع های آموزشی تشویق به ایثار و از خود گذشتگی و دست یافتن به معنویت و روح والای انسانی است. کودکان را به این عادت می‌دهند که یاور خلاق یکدیگر باشند (مثلا شاگردان قوی تر به آموزش داوطلبانهٔ شاگردان ضعیف تر تشویق می‌شوند). بر اساس همین سیستم کلاس ارشد به کلاس پایین ترکمک می‌کند. شاگردان ارشد مشکلات شاگردان کوچکتر را برطرف می سازند به آنها درس می‌دهند، با آنها در موقع تفریح بازی می‌کنند و در انجام تکالیف به آنها کمک می‌کنند. البته اختلاف اساسی همانا اختلاف در سمت گیری ایدئولوژیک تربیتی است که ویژگی دو سیستم اجتماعی را منعکس می‌سازد. جامعهٔ بورژوایی بنا بر شیوهٔ زندگیش مبلغ فردگرایی است، در صورتی که جامعهٔ شوروی به جمع گرایی توجه دارد.

س — آیا سیستم تربیتی شوروی که به ارزش های جمعی تکیه دارد همانندگرایانه نیست؟ آیا این امر به همسطح کردن شخصیت — ها نمی انجامد؟

دیک اسپنسر — بریتانیا

ج — جامعهٔ شوروی و اخلاق آن همانندگرایی را نفی می‌کنند. از دیدگاه ما همانندگرایی به هیچ وجه از جمع گرائی نتیجه نمی‌شود. این دو مفهوم متضادند، زیرا جمع گرایی، جمع مخصوصا مدرسه را متشکل از افراد مجهز به روح خلاق و بنابراین انتقادی و مستعد پذیرش مواضع شخصی می‌داند نه این که از هیچ و پوچ ترکیب یافته باشد. به همین علت در روانشناسی و دانش تربیتی شوروی به کیفیت جمع (کلکتیویته) توجه ویژه‌ای مبذول می‌دارند و آن را تسلیم شدن در برابر فشار مکانیکی اکثریت که جنبه منفی دارد نمی‌دانند بلکه آن را عمل کردن به ارادهٔ فردی جمع گرایانه می‌دانند که در آن فرد بنا به اعتقادات خویش که منطبق با ارزش های عمیق جمع است رفتار می‌کند. فرمانبرداری غیرارادی از جمع در مدارس شوروی جایی ندارد، همانطور که در ساختار زندگی شوروی پایگاهی ندارد.

در مورد «همسطح کردن» شخصیت باید گفت که چنین دریافتی از پایه نادرست است. تربیت در یک جمع به هیچ وجه کار فردی با شاگردان و نزد یکی فردی با آنان را نفی نمی‌کند. تربیت فرد در جمع به معنای گنجاندن وی در چارچوب تنگ نیست، به عکس، نکته اساسی بوجود آوردن شرایطی است که در آن هر عضو جمع فردیتش را — بر اساس منافع شخصی خود که خصلتی جمع — گرایانه دارد و منافع دیگر اعضای جمع — حفظ می‌کند. چنانکه می‌دانیم مفهوم فردیت با فردگرایی (اندیویدوآلیسم) همانند نیست. به عقیدهٔ ما فردگرایی، فرد را حقیر و بی قواره می‌سازد و از خلاقیت درونی وی می‌کاهد.

«آزادی» انسان در برابر جمع اگر گسلندهٔ پیوند باشد و افراد را رویاروی هم قرار دهد عمیقا با سوسیالیسم بیگانه است. برای یک فردگرا (اندیویدوآلیست) دیگری وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خود — گرایانه و سدی در برابر تأمین منافع خود — خواهانه وی است.

در جامعهٔ شوروی، سیستم روابط بین افراد به گونهٔ دیگر است: «رشد آزاد هر فرد شرط رشد همه است». این هدف جامعهٔ نوین که بوسیلهٔ مارکس فرمولبندی شد، امروز در قانون اساسی شوروی تضمین شده است. این بدان معناست که رشد حداکثر هر فرد مقدمهٔ زندگی طبیعی هر جمع است. این اصل پایهٔ دانش تعلیم و تربیت (پداگوژی) شوروی را تشکیل می‌دهد

س — تصور می‌کنم که آموزش متوسطهٔ عمومی در کشور شما یک دست و دلبازی ناموجه است، زیرا از ضرورت های اقتصادی فراتر می‌رود.

آنتونیو برتولوچی — ایتالیا

ج — پیشرفت آموزش در کشور ما همیشه از نیازهای اقتصادی ما فراتر است. این یکی از ویژگی های سوسیالیسم است. زیرا هدف اساسی ما پرورش فرد با رشد هماهنگ است نه متابعت مصلحت گرایانه (پراگماتیک) سطح آموزش عمومی از نیازهای اقتصادی. یکی از شرایط مهم برای رسیدن به این هدف آموزش متوسطه عمومی است. در آغاز آموزش ابتدائی ۴ ساله، سپس مدرسه متوسطه هفت هشت ساله اجباری بود و اکنون این آموزش به ۱۰ سال بسط یافته است.

علاوه براین، برای یک هوادار نظریهٔ صرفا اقتصادی آموزش عمومی این نکتهٔ عجیب و بکلی غیرمنطقی به نظر می‌رسد که قشر قابل ملاحظه‌ای از کارگران و دهقانان در اتحاد شوروی از طریق مکاتبه یا موسسات شبانه آموزش عالی دیده‌اند، بی آنکه بنا بر طبیعت کارشان هیچ اجباری در ادامهٔ تحصیل داشته باشند. ارقام زیر پیشرفت سطح آموزش کارگران را نشان می‌دهد: در ۱۹۵۹ از هر ۱۰۰۰ کارگر ۳۹۶ نفر تحصیلات عالی یا متوسطه (کامل یا ناکامل) داشتند این رقم در ۱۹۷۰ به ۵۸۶ و در ۱۹۷۷ به ۷۳۲ نفر رسید. میان جوانان کارگر ۹۴٪ دارای آموزش متوسطه یا عالی (کامل یا ناکامل) اند.

همانطورکه پژوهش های جامعه شناسان نشان می‌دهد، بسیاری از کارگران و کلخوزی‌ها در رشته هایی چون تاریخ، فلسفه، ادبیات، هنرها، حقوق و غیره که با کارشان رابطهٔ مستقیم ندارد، تخصص به دست می‌آورند. واقعیت این است که این پژوهشگران کاملا از حرفهٔ خود راضی‌اند و تنها به خاطر علاقه و بارور کردن معنویت — شان به کسب معلومات جدید روی می‌آورند. برای این کار، همهٔ امکانات فراهم است؛ زیرا همهٔ اشکال آموزش، منجمله آموزش عالی در اتحاد شوروی رایگان است.

از این رو، ضرورت آموزش عمومی متوسطه را نمی‌توان تنها با نیازهای اقتصادی تولید بیان نمود. این ضرورت بنا بر عوامل اجتماعی — سیاسی، معنوی نیز که اهمیت آن در جامعهٔ ما روزافزون است مشخص می‌شود.

حال اندکی دربارهٔ دومین جنبهٔ مسئله — فایدهٔ آموزش بسیار پیشرفته سخن می‌گوییم. این امر منوط به نتیجهٔ «شتاب» است. بطورکلی، اکنون کودکان ما تحصیلات متوسطه شان را در هفده سالگی به پایان می — رسانند. نتیجهٔ طبیعی بهبود برنامه‌ها و اسلوب های آموزشی و پایین آوردن سن تحصیلی در حدود امکان باعث می‌شود که در آینده نزدیک شود و آموزش متوسطه در ۱۶ سالگی خاتمه یابد. به عبارت دیگر، در این سن فرد پرورش می‌یابد که همهٔ امکانات — یا تقریبا همهٔ امکانات — برای بلوغ اجتماعی در اختیار اوست. بدین سان، امکان هماهنگ شدن بلوغ اجتماعی با بلوغ جنسی فراهم می‌آید. زیرا آنچه امروز شتاب نسل جوان می‌نامند و در بسیاری از کشورهای جهان دیده می — شود، بطور اسف انگیزی فاصله بین دو جنبه بلوغ انسان را افزایش داده است، و این یکی از انگیزه‌های (هرچند نه انگیزهٔ عمده) کشمکش ها در میان جوانان است.

و بالاخره سومین جنبهٔ مربوط به پیش افتادن رشد آموزش عمومی از نیازهای اقتصادی است، زیرا نمی‌توان تنها به نیازهای جاری متکی بود، باید به ۱۵ تا ۲۰ سال آینده توجه داشت.

س — شنیده‌ام که در برخی مدارس شوروی از همه ثبت نام نمی‌کنند آیا این مدارس جای نخبگان است؟

سون ماگنوسون — سوئد

ج — در اتحاد شوروی آموزش عمومی به همه تعلق دارد. ما می‌کوشیم چیزهای خوب و تازه را به همهٔ کودکانمان یاد بدهیم، نه این که آنها را در انحصار گروهی ممتاز قرار دهیم. البته مدارسی وجود دارند که در آن یک یا چند مادهٔ مانند ریاضیات، فیزیک، زیست شناسی، تاریخ، ادبیات و غیره را عمیق تر مطالعه می‌کنند. با این همه، این مدارس به «نخبگانی» که دارای شاخص های اجتماعی یا شرایط مادی اند، اختصاص ندارند. بلکه در خدمت استعدادهای ویژه و علاقمندان به این مواد قرار دارند. بنابراین در اتحاد شوروی گفتگو از مدارس تخصصی است که در آن به ریاضیات، فیزیک، و روسی از این قبیل تکیه می‌شود. هدف از این مدارس آشکار گردانیدن استعداد — های کودکان در رشته‌های دلخواهشان و پرورش طبیعی آنها است.

در اتحاد شوروی بهترین مدارس تخصصی وجود دارد. هرکس می‌تواند بدون استثنا وارد این مدارس شود. چند نمونه: در نووسیبیرسک در مدرسهٔ شمارهٔ ۷ که در آن چند ماده به فرانسه تدریس می‌شود، ۲۵۷ کودک کارگر و ۲۶۱ کودک کارمند درس می‌خوانند. بین شاگردان مدرسهٔ تخصصی فیزیک و ریاضیات وابسته به دانشگاه دولتی نووسیبیرسک که شهرت جهانی دارد، کودکان ۲۱ ملیت مشغول تحصیل‌اند. در این مدرسه از مجموع شاگردان ۲۵۴ نفر کودکان کارگران و کلخو — زیان، ۱۶۲ نفر کودکان کارمندان و ۳ نفر کودکان دانشمندان درس می‌خوانند. در این مدرسه نوجوانان و فاتحین «المپیادها» — های سالیانه آموزشگاه‌ها پذیرفته می — شوند.

در انتخاب شاگردان برای مدارس تخصصی منشاء اجتماعی شاگردان و «موقعیت» والدین دخالت ندارد. تنها یک معیار برای گزینش وجود دارد: استعداد — های کودک و علاقهٔ وی به این یا آن مادهٔ درسی.

س — با توجه به این که کلاس درس شوروی ۳۰ تا ۳۵ شاگرد دارد، آیا معلم شاگردان «قوی» را معیار کارش قرار می‌دهد؟

ژرژ فرانزیه — فرانسه

ج — البته، در این وضعیت معلم بیشتر به شاگردان کم «معلومات» تر توجه دارد و طوری درس می‌دهد که همه بفهمند، نه این که فقط «قویتر» ها متوجه شوند. و اما این که در این حالت چگونه استعداد «قوی» — ترها رشد می‌یابد و معلومات شان گسترش می‌یابد؟ باید بگوییم که اولا در مدرسه در مواد مختلف برنامهٔ درسهای اختیاری (بعد از کلاس) و همچنین درس های اختیاری در تمام انواع مسایل خارج برنامه مثل: «پایه — های علمی خودکار شدن تولید»، «پایه‌های پداگوژی و روانشناسی و غیره» وجود دارند که زمینه های لازم را برای گسترش معلومات فراهم می‌آورند. و در عین حال حوزه های متعدد مدرسه‌ای: فنی و هنری (بیش از ۸۰ هزار در کشور)، ورزشی، نژادشناسی، مواد آموزشگاهی و غیره نیز وجود دارند. البته همه دانش‌آموزان شاعر، نقاش، آهنگساز، مهندس یا زیست شناس نمی‌شوند، بلکه پس از ترک مدرسه هر شاگرد می‌تواند مستقل از کامیابی — ها و استعدادهایش آینده را با اطمینان برای داشتن زندگی مفید و شایسته مورد ارزیابی قرار دهد.

باید خاطرنشان ساخت که خانه‌ها، و کاخ های پیشاهنگان با حوزه‌های متعدد — شان (به تعداد ۴۷۰۶ واحد در کشور)، مراکز جوانان فن شناس و دوستدار طبیعت (در مجموع به تعداد ۱۹۲۷)، استودیو — های هنری، انواع بخش ها برای کودکان در جوار باشگاه‌های سندیکایی از نمونه‌های نمایان و درخشانی هستند که در این مقیاس در غرب وجود ندارند.

س — شنیده‌ام که در کشور شما مدارس «تمام روز» وجود دارد، اینها چه نوع مدارسی هستند.

ژان رنان — فنلاند

ج — مدارس «تمام روز» به رای مردم شوروی بوجود آمده‌اند و از ۱۹۶۰ به سیستم آموزش عمومی پیوسته‌اند. شاگردان از صبح تا ۶ بعد ازظهر در این مدارس می‌مانند این مدارس مخصوص کودکانی است که پدران و مادرانشان هردو کار می‌کنند.

در این مدارس به کودکان نهار می — دهند و آنها تا عصر تکلیف شان را انجام می — دهند، ورزش و بازی میکنند، کتاب می‌خوا — نند و فیلم تماشا می‌کنند. شاگردان در طول روز تحت هدایت مربیان قرار دارند. همهٔ اینها به طور مثبت در تربیت آموزشگاهی منعکس می‌شود.

به عقیدهٔ ماکروهها و مدارس «تمام روز» شکل دقیقی از تربیت اند. در این جا شرایط مناسبی برای تماس معنوی دائمی بین کودکان بوجود می‌آید، که بدون آن تربیت با یک فرهنگ عالی عاطفی ناممکن است.

در حال حاضر در اتحاد شوروی ۸۱۵۰۰ مدرسهٔ «تمام روز» وجود دارد که تقریبا ۱۰/۵۰۰/۰۰۰ شاگرد دارند.

س — در کشور شما مساله آموزش و تربیت کودکان ناقص العضو را چگونه حل می‌کنند.

ژرژ آدامس — کانادا

ج — در اتحاد شوروی ۲۴۸۸ مدرسه و مدرسهٔ شبانه روزی وجود دارد. که در آن علاوه بر تربیت عمومی و تربیت بوسیلهٔ کار مراقبت های ویژه‌ای از ناقص العضوها به عمل می‌آید.

بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۸

درباره ترجمه ادبی

اما تقاضای روز افزون آثار ترجمه شده به نوبهٔ خود معایبی به همراه داشت. شمارهٔ مترجمان کارشناس که هم استعداد ادبی داشته باشند و هم پایهٔ معلومات زبان‌شناسی شان محکم باشد کم بود. از این رو ناشران خود را ناگزیر می دیدند که کار را به مترجمان اتفاقی که گاه بکلی فاقد استعداد و معلومات لازم بودند بسپارند. این ترجمه‌ها جز سرهم بندی ناتراشیده و آمیزه‌ای از ناتوانی و نادانی چیزی نبود. این وضع موجب واکنش کاملا خاصی در پایان سالهای بیست گردید. گرایش تازه‌ای در ترجمهٔ ادبی پدید آمد و هواداران آن اصل "صحت ترجمه متکی بر پایه‌های علمی" را اعلام کردند اما در عمل کارشان جز این نبود که هر چه نزدیکتر از متن اصلی پیروی شود و ترجمه کلمه به کلمه و سطر از پی سطر صورت گیرد گو که مترجم برای این کار زبان مادری خود را در منگنه بگذارد و به روح اثر زیانی جبران ناپذیر وارد آورد . . .

در ترجمه، مسئله اولین و آخرین همانا صحت و امانت است. همهٔ بحثهای نظری سرانجام به همین یک مسئله منتهی می گردد و تفاوت ژرف و اساسی میان مترجمان آثار ادبی وکسانی که به ترجمهٔ متن های علمی یا فنی می پردازند در همین است.

افزارکار مترجم، مانند هرنویسنده‌ای زبان است. ولی، حتی از دیدگاه دقیق زبانشناسی که بنگریم، ناچار باید قبول کنیم که یک واژه از یک زبان تقریبا هرگز با معادل خود در زبان دیگر مطابقت ندارد. اما دل خود در زبان دیگر مطابقت کامل ندارد اما مجموعهٔ متن به هم پیوسته است ومعنای آن زیر تأثیر مستقیم اجزای دیگرش قرار دارد ازینرو ضرورت انتخاب و جستجوی کلمه‌ای پیش می آید که معانی مختلف و نزدیک به همی را که در اصل موجود است هرچه بیشتر در بر بگیرد. از آن گذشته کلمه، با در نظر گرفتن تناسبش با دیگر اجزای مصرع یا جمله باید چنان کار گذاشته شود که معنای خاص مورد نظر از آن بدست آید. وتازه، مترجم باید کل اثر را به عنوان یک مجموعهٔ واحد هنری همواره در مد نظر داشته باشد . . .

امر ترجمه متضمن دو کار مشخص است: مترجم باید بفهمد و از نو بپروراند. و اما فهمیدن به معنای آن است که مضمون نه بطور جداگانه، بلکه در پیوند ناگسستنی اش باشکل وقالبی که مصنف اختیار کرده جذب شود، و قالب و مضمون هرد و باید در یگانگی هنری‌شان بازپرورانده شوند. وچون شکل وقالب از اجزای زبان وخصوصیات آن جدائی‌ناپذیر نیست، و این هرد و تقریبا هیچ – گاه در دوزبان برهم انطباق ندارد، کار ترجمه رویهم عبارت از آفریدن یگانگی هنری تازه‌ای است که در مجموع – هرچند که با وسایلی متفاوت و غالبا بکلی متضاد – همان تأثیر متن اصلی را منتقل کند ودرست به همین سبب است که به خود حق می دهیم از آفرینندگی مترجم ادبی سخن بگوییم وکلماتی مانند "نوآفرینی" یا "بیان تازه" را در اینجا مرادف "ترجمه" بشماریم. . . .

چه ترجمه‌ای را باید "امین" شمرد، یعنی آن را باوظیفهٔ عمده‌ای که در نوآفرینی اثری به هنگام گذار آن از زبان بیگانه به زبان خود برعهده مترجم است منطبق دانست؟

در این باره ایوان کاشکین – یکی از صاحب نظران هنرترجمه که خود آثار فراوانی را به نظم ونثر از انگلیسی به روسی برگردانده است – چنین می نویسد:

"یک مترجم خوب همهٔ آنچه را که می‌توان حفظ کرد در ترجمه حفظ می کند. معمولا معنا و اندیشه و ترکیب کلی اثر ومجموعه تصاویر و ویژگیهای هنری گفتگو (لحن و آهنگ ونحوه بیان خاص هریک از اشخاص و خصوصیات زبانی عصر) و ویژگیهای رنگ محلی (به کمک چند نکته و اشارهٔ زودگذر و دور از مبالغه) مختصر، همهٔ آنچه در بازنمودن لذت هنری خاص متن اصلی می‌تواند بکار آید در پایه و اساس ترجمه قرار می گیرد".

دوران کشمکش ومبارزه هواداران امانت کامل مو به مو و مخالفانشان دیگربه سر آمده است، ولی هنوز بسیاری مسائل دیگر هست که می باید حل شود. در اینجا می‌خواهم به برخی شان اشاره کنم:

مسئلهٔ نخستین جنبهٔ خالص نظری دارد. می گوییم هرهنری بازنمایندهٔ واقعیت است و ترجمه هم نمی‌تواند از این اصل بر کنار باشد. ولی این واقعیت که مترجم باید بوسیلهٔ هنرخود بازبنماید کدام است؟

برخی از صاحب نظران شوروی معتقدند آن موضوع عینی که مترجم باید بازبنماید همان متن اصلی اثر به زبان بیگانه است. اما هواداران نظریهٔ دیگر می گویند که مترجم با همان واقعیتی سروکار دارد که مصنف اصلی داشته است، چیزی که هست با یک فاصلهٔ هنری بیشتر. مترجم باید همان چیزی را ببیند که مصنف دیده است. ولی در واقع با چشم همان مصنف. . .

این بحث ها با این مسئله ارتباط نزدیک دارد که بدانیم آیا مترجم نیازمند شناختن وبررسی کردن زندگی هست یا نیست. ساموئل مارشاک شاعربزرگ، مترجم شوروی می نویسد:

"تجربهٔ زندگی برای مترجم همانقدر ضرورت دارد که برای هرنویسندهٔ دیگر. کار خلاق شاعرمترجم بدون وابستگی با واقعیت بدون مشاهدهٔ صبورانه ودقیق زندگی، بدون یک جهان بینی به معنای هر چه وسیع‌ترکلمه، ناممکن است. برای پی بردن به دنیای احساسات کسانی مانند گوته و شکسپیر و دانته – آن هم نه تنها با اندیشه سر بلکه با قلب خود – باید چیزی مشابه آن در تجربه عاطفی خویش پیدا کرد."

مسئلهٔ دیگری که غالبا در طی بحث ها پیش کشیده می شود آن است که چگونه باید خصلت های ملی خاص متن اصلی را بازنمود؟

آیا ترجمه‌ای را که به علت خصوصیات عالی هنری خود شایستهٔ آن است که در شمار آثار ادبی بزرگ زبانی که بدان برگردانده شده قرارگیرد، ولی در همان حال ویژگیهای خاص ملی را که متن اصلی بعنوان یک اثر بزرگ ادبی در زبان خود بدان متمایز بوده از دست داده است، می‌توان ترجمهٔ امینی دانست؟

این مسئله برای کسی که شعر ترجمه می کند اهمیت خاصی دارد، زیرا اشکال و قالب ملی در شعر خیلی روشن تر و صریح‌تر از نثر مشخص می گردد، واما در هر گونه ترجمه ادبی، مضمون اثر از شکل و قالب آن وهمچنین از لحن شاعرانه و تصاویری که مصنف به اندیشهٔ خود در پوشیده جدائی‌ناپذیر است.

در بسیاری موارد قالب های تازه شعری همانا از راه ترجمه وارد ادبیات برخی زبان‌ها شده، در آن محیط بیگانه حق آب و خاک یافته و خود نیز به تجدید و غنای بیشتر آن کمک کرده‌اند. مثلا قالب چهارده مصرعی sonnet ایتالیائی از همین راه وارد ادبیات فرانسه وانگلیسی و روسی شده است و در روزگار خود ما، شعر آزاد، هر چند که باسنن عروض روسی بیگانه است، هر روزه قبول عام بیشتری می یابد.

ولی می‌توان هم از موارد دیگری یاد کرد که قالب شعری بیگانه، بی آن که توانسته باشد در محیط تازه جایگیر شود، با زبا حفظ خصلت ملی خود به کمک مصالح زبانی که بدان ترجمه شده کاملا پرورانده و بازگردانده شده است. مثلا غزل مردم خاورنزدیک یا ردیف شان در شعر اصیل روسی متداول نیست، و با این همه وقتی که بوسیلهٔ مترجمان استاد بازگردانده شود در زبان روسی بسیار گوشنواز می نماید. تنها شرط لازم در چنین مواردی آن است که قالب شعری بیگانه با طبیعت زبان خود مترجم در تضاد نباشد، چه در آن صورت به جای آن که زیبائی بیافریند چیز زشتی از کار در می‌آورد.

و اینک یک مسئله اساسی دیگر: آیا ترجمهٔ یک اثر کهنه می شود؟

به نظرمی رسد که به این پرسش باید پاسخ مثبت داد. آن هم بدین علت: پیش از همه، مترجم نمایندهٔ عصرخویش است و متن اثر را با چشمان مردم زمان خود خوانندگان معاصرخود، می بینند اما امروزه ما غالبا در یک اثر ادبی روزگار گذشته چیزی غیر از آن می جوییم که پیشینیان ما می جستند. مثلا در حماسه‌های شرقی علاقه ما به همهٔ چیزهایی است که یادآور زندگی و تمدن مردمی که آن‌ها را به وجود آورده‌اند می باشد نه به همان تار و پود به هم بافتهٔ داستان که با رنگ آمیزی‌های آفاق دور وبیگانه آرایش یافته است. هنگامی که ما آثار دانته یا شکسپیر، هومر یا عمرخیام را می خوانیم، ناگزیر آن ها را از ورای منشور تجربهٔ تاریخی اعصار بعدی می نگریم.

این به هیچ روبدان معنی نیست که مترجم باید به عمد متن اثری را که برمی‌گرداند "مدرنیزه" بکند وموجب تداعی معانی و تلقین تصاویر مربوط به زمان حاضر برای خواننده بشود. در این باره ویلیام آروسمیت مترجم آمریکایی تذکر بسیار درستی می دهد و می گوید که اگر نمایشنامهٔ "سواران" آریستوفان خوب ترجمه و خوب بازی شود، تماشاگر خود به یقین در چهرهٔ کلئون امثال مک کارتی و دیگرعوامفریبان طول تاریخ را بازخواهد شناخت، بی آن که لازم باشد برای این منظور کلئون را مک کلئون نام گذاری کنیم یا در متن نوشتهٔ آریستوفان کنایه واشاره‌ای به وقایع روز بگنجانیم، چه این کار نمایشنامه را از قدرت تعمیمی که دارد محروم خواهد کرد.

با این همه حرف تنها برسر آن نیست که محتوای اثری که باید ترجمه شود از دیدگاه مردم امروزه مطمح نظر قرار می گیرد. خود زبان نیز پیوسته در تحول است. و این بدان معناست که مترجم امروزه برای بازنمودن رنگها و نیمرنگهای متن اصلی از امکانات تازه و متنوع‌تر از پیش برخوردار است. و از سوی دیگر زبان اثری که مدتها پیش ترجمه شده است امکان دارد که امروزه بیش از حد در نظرما کهنه بنماید، و این در صورتی است که پذیرفته باشیم منظور از ترجمه آن نیست که اثری به اسلوب فنی بیافرینیم که شایستهٔ نگهداری در موزه باشد، بلکه آن است که متن اصلی را در دسترس خواننده معاصر بگذاریم.

برخی از همکاران فرانسوی ما بر این عقیده‌اند که هر پنجاه سال یک بار باید آثار ترجمه شده را از نو ترجمه کرد. ظاهرا این مسئله باید در هرمورد خاص به نحوی متناسب خود حل گردد.

یک چیز انکارناپذیر است: مترجمی که دست اندرکار ترجمهٔ یک اثر قدیمی است باید بکوشد تا فضای خاص زبان و سبک نوشتن آن عصر را به خواننده تلقین بکند، اما به نحوی که فهم متن برای کسانی که آن را امروزه می خوانند کاملا میسر باشد. و مترجم در این جا بیش از هرزمانی به نازک سنجی و اندازه شناسی نیازمند است.

در ترجمهٔ ادبی عامل دیگری هنوز هست که باید آن را در نظرگرفت. و آن شخصیت مترجم است. هرمترجمی، خاصه اگرآفرینندهٔ واقعی باشد و از خود دارای جهان‌بینی هنری خاص و طبع شاعرانه باشد، همیشه چیزی از خود در ترجمه می‌گذارد.

بازآفرینی هنری متن اصلی، بدون آن که مترجم نقشی از شخصیت خود برآن بگذارد امری است محال. مهم آنست که این شخصیت با از آن مصنف اصلی ناسازگار نباشد. کسی که طبع هزل و طنز نداشته باشد، نمی‌تواند دیکنس را ترجمه کند وآن کس که سبکی جدی و مطنطن دارد بهتراست که به آثار همینگوی دست نبرد . . .

دو شاعر بزرگ و مترجم روس، یعنی ساموئل مارشاک و بوریس پاسترناک شصت و ششمین sonnet شکسپیر را ترجمه کرده‌اند و این هرد و روایت مانند خود متن اصلی سرشار از خشم و بیزاری نسبت به شری است که در جهان حکمفرماست. ولی در ترجمهٔ مارشاک شر به معنای اعم خود مورد بازخواست واقع شده است و حال آنکه پاسترناک در این جا لحن ساده تر وانسانی تر دارد. قهرمان او نه تنها از آن رنج می‌برد که شر در جهان وجود دارد، بلکه بنظر می رسد که از زیستن در جهان سرشار از بدی و شر تا سرحد مرگ خسته است.

من مدعی نیستم که همهٔ مسائل و دشواریهای کار ما حل شده است ومترجمان روسی دربارهٔ همهٔ نکات عقیدهٔ کاملا یکسانی پیدا کرده‌اند. برعکس، امروزه هنوز دربارهٔ بسیاری مسائل نظرهای بسیار متفاوتی در میان مترجمان موجود است واین خود موجب تبادل نظرها و بحث های پرشوری می گردد وچنانکه گفته‌اند برق حقیقت از برخورد آراء و عقاید برمی جهد.

اتحاد مردم
مدیرمسئول و صاحب امتیاز:
محمود اعتماد زاده (م. ا. به‌آذین)
سردبیر: محمدتقی برومند
نشانی: تهران – منطقهٔ ۱۳ پستی
صندوق شمارهٔ ۳۱۴/۱۱۱۷

بقیه از صفحه ۱

نیروهای نظامی در...

نفت از کشورهای در حال توسعه نشان دادند، دولت آمریکا راه مداخله اقتصادی بود یپلماتیک ونظامی مستقیم در زمینه سیاست نفتی را پیش گرفت. در این سیاست تهدید وبکار بردن نیروی نظامی از جانب ایالات متحد آمریکا علیه کشورهای صادر کننده نفت به عامل مهمی تبدیل گردید.

در آیین و نظریات سیاست خارجی آمریکا استفاده از نیروهای نظامی برای پیشبرد منافع آمریکا همواره دارای اهمیت ویژه‌ای بوده است. در روابط امروزی ایالات متحد آمریکا باکشورهای صادر کننده نفت، عناصر تهدیدهای نظامی که زمانی در موارد استثنائی مورد استفاده قرار می‌گرفت بوسیله عادی سیاست آمریکا تبدیل شده که در هرفرصت از آن استفاده می‌شود.

در سال ۱۹۷۵، خبرنگار آمریکائی ویکر در مقاله خود در روزنامه نیویورک تایمز چنین نوشت: "امکان استفاده از نیروی نظامی در روابط میان کشورهای تولید کننده و مصرف کننده نفت اساس سیاست ما را تشکیل می‌دهد، تهدید به استفاده از نیروی نظامی در بازرگانی بین‌المللی باید نقش خود را ایفا کند نه به خاطر آنکه حق با قوی است بلکه از آنجهت که نیروی نظامی و یا فقدان آن در جهان امروز عوامل واقعی مانند ذخایر نفت، امبارگو (تحریم) و سیستم قیمت گذاری است. در چنین شرایطی نیروی نظامی مابمثابه یک عامل واقعی در روابط بازرگانی باید نقشی مانند ذخایر نفت داشته باشد که کشورهای صنعتی به آن نیاز دارند".

واشنگتن به کمکهای فشارهای نظامی خود تلاش دارد روابط مورد دلخواه خود را به کشورهای صادر کننده نفت تحمیل کند. در همان مقاله نیویورک تایمز خاطرنشان شده است: "این تهدید به نیروی نظامی قبل از هرچیز به کشورهای صادر کننده نفت یادآور می‌شود که اگر آنها بخواهند جهان غرب را با تحریم نفت خفه کنند ویا به اقداماتی فراتر از حدود معینی دست بزنند، باید در انتظار عواقب فاجعه آمیزی باشند".

تهدید به مداخله نظامی از جانب ایالات متحده آمریکا از همان آغاز علیه کشورهای منطقه خلیج فارس معطوف بوده است. در سال ۱۹۷۵ در بسیاری از مطبوعات آمریکا روی این مطلب تأکید شده است که نیروی نظامی در آن کشورهائی باید بکار برده شود که در صنایع نفتی جهان سرمایه‌داری نقش مهمی دارند در مقاله‌ایکه در روزنامه هارپولی مگازین در این باره نوشته شد گفته می‌شود: "نیروی نظامی را در موارد معینی باید بکار برد مثلاً برای اشغال منابع بزرگ و متمرکز نفت برای استفاده فوری از این منابع و پایین آوردن قیمت نفت".

منابع نفت خلیج فارس یکی از مهمترین منابع نفت جهان به شمار می‌آیند. از این منابع متجاوز از ۶۰ درصد نفت جهان سرمایه‌داری استخراج می‌شود. و مهمتر از آن منابع نفت این منطقه به علت ساختار ویژه ژئولوژیکی دارای ذخایر سرشار و امکانات افزایش سریع میزان استخراج می‌باشند و استخراج نفت از این منابع به وسائل تکنیکی کمتری از سایر منابع نفت جهان سرمایه‌داری مثلاً منابع نفت ایالات متحد آمریکا در آلاسکا نیاز دارد. به عقیده کارشناسان نظامی آمریکا منطقه خلیج فارس برای اشغال نظامی بسیار مساعد است زیرا منابع نفت این منطقه در مساحت نسبتاً کوچکی در نزدیکی کرانه‌های دریا متمرکز می‌باشند. یکی از دلایلی که برای اشغال نظامی این منطقه اغلب در مطبوعات آمریکا روی آن تکیه می‌شود آنستکه این منطقه همواره غیرکوهستانی وفاقد جنگل است و این عوامل به ارتش اشغالگر امکان می‌دهد که عملیات نیروهای پارتیزانی را باموفقیت خنثی کنند.

در این منطقه این عامل نیز نقش مهمی دارد که دولت آمریکا باکشورهای عمده صادر کننده این منطقه که رژیمهای محافظه کار برآنها حکومت دارند، دارای روابط بسیار نزدیکی است که در واشنگتن این روابط را "روابط ویژه" می‌نامند. وبه همین علت در اینجا تناقضی وجود دارد: ایالات متحده آمریکا طرحهای اشغال نظامی خود را درست برای آن کشورهائی در نظر گرفته است که باآنها دارای روابط دوستانه است. این تناقض را باید در آن "روابط ویژه" که میان ایالات متحد آمریکا و رژیمهای محافظه کار این منطقه و در درجه اول عربستان سعودی جستجو کرد.

به مفهوم معینی امروزه تمامی سیاست نفتی ایالات متحد آمریکا متکی به همین "روابط ویژه" است. ایالات متحد آمریکا باکمک عربستان سعودی تلاش دارد سازمان کشورهای صادر کننده نفت را زیرنفوذ خود قرار دهد، از تقویت نیروهای ترقیخواه در این سازمان جلوگیری کند و از اتخاذ تدابیری مغایر با منافع ایالات متحد آمریکا در این سازمان ممانعت به عمل آورد. ودر مواردیکه چنین اعمال نفوذی در اوپک موثر واقع نشود، از "روابط ویژه" برای برهم زدن وحدت کشورهای صادر کننده نفت در این سازمان استفاده شود. تاکنون عربستان سعودی بارها با تصمیمات اوپک درباره افزایش قیمت نفت مخالفت ورزیده این تصمیمات را نقض نموده و کوشش نموده است که حتی المقدور به میزان کمتری از آنچه کشورهای عضو این سازمان پیشنهاد کرده‌اند به قیمت نفت افزوده شود.

زکی یمانی وزیر نفت عربستان سعودی در دیدارهای خود از ایالات متحد آمریکا همواره کوشش نموده به محافل آمریکائی ثابت کند که مواضع دوستانه عربستان سعودی نسبت به ایالات متحد آمریکا کشورهای سرمایه‌داری را از افزایش سریع قیمتهای نفت طی سالهای ۱۹۷۸—۱۹۷۵ انجات داده است. "روابط ویژه" میان ایالات متحد آمریکا ورژیمهای محافظه کار این منطقه در واقع یک شکل جدید برقراری قیمومیت سیاسی دولت امپریالیستی آمریکا برکشورهای صادر کننده نفت این منطقه می‌باشد. در روابط ایالات متحد آمریکا با عربستان سعودی عناصر بسیاری در تحت الحمایگی نواستعماری وجود دارد: نظارت بر سیاست خارجی ونظامی و روابط بین‌المللی، در انحصار گرفتن روابط اقتصادی خارجی و تحمیل شکل نواستعماری توسعه اقتصادی بر این کشور. سی وری وابسته بازرگانی سفارت آمریکا در عربستان سعودی چندی پیش در مورد عربستان سعودی اظهار داشت: "این کشور دارای اقتصاد تک محصولی است وبه صادرات ما وابسته است. عربستان سعودی همیشه محتاج خواهد بود که همه نیازمندیهای خود را از خارج خریداری کند".

ایالات متحد آمریکا سعی دارد ثبات اوضاع سیاسی داخلی این کشور را تضمین کند. اما باید دید که کوشش برای تضمین ثبات سیاسی در این قبیل کشورها همیشه با کوشش برای تضمین بقای رژیم این کشورها مطابقت می‌کنند؟ ارتباط این دو عنصر در سیاست ایالات متحد آمریکا مسئله بغرنجی است. برای واشنگتن برقراری و حفظ کنترل واقعی بر اقتصاد، نفت وسیاست داخلی و خارجی عربستان سعودی در درجه اول اهمیت است. زمانیکه این منظور باکوشش برای پشتیبانی و حفظ رژیم در تضاد قرار می‌گیرد، ثبات و حفظ رژیم را قربانی این منظور می‌کند.

تجارب تاریخی این واقعیت را به اثبات رسانده است در سال ۱۹۷۳ ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که ایالات متحد آمریکا در جهان عرب او را متفق خود می‌شمرد در مسئله حل وفصل اختلافات خاورنزدیک مواضع فعال و مستقلی اتخاذ نمود و ملک فیصل از مبتکرین تحریم نفت جهان عرب نسبت به ایالات متحد آمریکا بود.

در ایالات متحد آمریکا علیه پادشاه عربستان سعودی دسیسه‌های سیاسی وتبلیغاتی آغاز گردید. طبق گزارش یکی از مجله‌های چاپ کویت در سال ۱۹۷۴ از جانب سازمان "سیا" نقشه سری کودتا علیه فیصل ویا برکناری وی به شیوه‌های دیگر تهیه شد. در این گزارش همچنین از نقشه ایالات متحد آمریکا برای تجزیه عربستان سعودی به سه کشور پادشاهی: منطقه شرقی زیرکنترل شاه ایران، حجاز تحت الحمایه اردن هاشمی و نجد به پادشاهی یکی از نوادههای خاندان سعودی، اطلاع داده شد.

در سال ۱۹۷۴ ملک فیصل بدست یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی که باایالات متحد آمریکا روابط دوستانه نزدیکی داشت به قتل رسید.

پس از پیروزی انقلاب در ایران، تأثیرات این انقلاب در کشورهای عربی این منطقه سیاست آمریکا را برای حفظ ثبات و حمایت از رژیمهای محافظه کار در این منطقه با مشکلاتی مواجه کرده است. ایالات متحد آمریکا بانگرانی از سرنوشت رژیمهای پادشاهی در این منطقه، از یکسو، این رژیمها را به اجرای اصلاحات اجتماعی معینی وادار می‌سازد و از سوی دیگر تلاش می‌کند بانیروهای اپوزیسیون در درون این کشورها روابطی داشته باشد. مثلا هیئت اداری آمریکائی کمپانی نفت "آرامکو" در عربستان سعودی باهدفهای معین در استخدام کارگران نفت، برای کارگران شیعه اولویت قائل شده است. آمریکا بدینوسیله تلاش دارد در میان اقلیت شیعه عربستان سعودی باتوجه به اعتلای جنبش میان شیعیان و تشدید اختلافات آنان با هیئت حاکمه، یک قشر متنفذ طرفدار خود بوجود آورد.

در آغاز سال ۱۹۷۴ سیاستمداران آمریکا از امکان استفاده از نیروهای مسلح علیه کشورهای عربی صادر کننده نفت سخن می‌گفتند. در این زمینه اظهارات کیسینجر وزیر امورخارجه وقت ایالات متحد آمریکا در مطبوعات جهان انعکاس یافت. کیسینجر براین عقیده بود که اگر کشورهای صادر کننده نفت بخواهد کشورهای صنعتی جهان سرمایه‌داری را زیرفشار تحریم قرار دهند ایالات متحد آمریکا بدون تزلزل باید از نیروی نظامی استفاده کند.

در سال ۱۹۷۵ واحدهای تفنگداران آمریکائی در ایالات کالیفرنیا مانورهائی انجام می‌دهند و در این مانورها اشغال نظامی منابع نفت جهان عرب را تمرین می‌کنند

در سال ۱۹۷۷ کارتر رئیس جمهور ایالات متحد آمریکا فرمان سازماندهی واحدهای ویژه‌ای جهت پیاده کردن و عملیات جنگی در منطقه خلیج فارس را صادر نمود. برنامه‌های تشکیل واحدهای ویژه و آماده کردن آنان برای عملیات جنگی در این منطقه پس از سرنگونی رژیم شاه در ایران گسترش یافت. تا زمانیکه رژیم شاه ایران نقش ژاندارم آمریکا در این منطقه را ایفا می‌کرد، مسئله اعزام نیروهای آمریکائی به این منطقه یک امرفوری وضروری به نظر نمی‌رسید. پس از پیروزی انقلاب در ایران اوضاع این منطقه بکلی دگرگون شد

در ژوئن سال ۱۹۷۹، پنج ماه قبل از اشغال سفارت آمریکا در تهران و هفت ماه قبل از تقاضاهای دولت افغانستان برای کمک نظامی اتحاد شوروی ژنرال رجوس رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا اعلام نمود که فرمان رئیس جمهور آمریکا برای سازماندهی نیروهای مسلح ویژه جهت عملیات جنگی در منطقه خلیج فارس عملا به مورد اجرا آمده است. طبق برنامه وزارت دفاع ایالات متحد آمریکا شماره این نیروها ۱۱۰ هزار نفر است بنام "نیروی واکنش سریع" که از چند لشکر چترباز، و دیگر واحدهای مختلف نیروهای مسلح تشکیل شده است. از نخستین ماه‌های سال ۱۹۷۹ افزایش نیروهای دریائی و هوائی در آبهای خلیج فارس و مناطق مجاور آن آغاز گردید تصمیم گرفته شد که ناوگروههائی از نیروی دریائی آمریکا در این منطقه مأموریت استقرار دائمی داشته باشند.

در اواسط سال ۱۹۷۹ دولت آمریکا با رژیمهای عمان، سومالی وکنیا برای گرفتن پایگاه نظامی در اراضی این کشورها وارد مذاکره شد. از این پایگاهها برای پشتیبانی نیروهای مسلح آمریکا در منطقه خلیج فارس و تأمین تجهیزات آنان استفاده خواهد شد. در پایان سال ۱۹۸۰ کارتر رئیس جمهور آمریکا دکترین جدید سیاست خارجی آمریکا را که در دیپلماسی آمریکا دکترین کارتر نامیده شد، اعلام نمود. که طبق سنت در دیپلماسی آمریکا دکترین کارتر نامیده شد، اعلام نمود.

اگر در سالهای ۷۵—۱۹۷۴ سیاستمداران آمریکا استفاده از نیروهای مسلح در منطقه خلیج فارس را با سیاست نفتی خود وعلیه کشورهای صادر کننده نفت مطرح می‌کردند، در سال ۱۹۸۰ دولت آمریکا شرایط جدیدی را برای مداخله نظامی در این منطقه مطرح نمود یعنی ضرورت دفاع از خلیج فارس در برابر "خطر شوروی". به این بهانه ایالات متحد آمریکا تلاش دارد کشورهای این منطقه را قانع کند نقشه‌های مداخله نظامی آن دیگر علیه کشورهای صادر کننده نفت نیست بلکه این عمل باموافقت آنها و به نفع آنها انجام خواهد گرفت. دکترین کارتر عناصر جدیدی به سیاست نفتی آمریکا وارد کرده است. در این دکترین سه نوع اقدام پیش بینی شده است:

۱— تشکیل "نیروی واکنش سریع" به مثابه نیروی ضربتی وزارت جنگ آمریکا در منطقه خلیج فارس.

۲— گسترش پایگاههای نظامی در این منطقه به منظور تقویت و پشتیبانی عملیات جنگی در این منطقه.

۳— حضور دائمی واحدهائی از نیروهای دریائی و هوائی آمریکا و استقرار واحدهائی از نیروی واکنش سریع در این منطقه.

بررسی این اقدامات نشان می‌دهد که ایالات متحد آمریکا سعی دارد نفوذ نظامی خود را در کشورهای منطقه خلیج فارس تقویت کند. در عین حال دولت آمریکا می‌کوشد که از پی‌آمدهای منفی حضور نظامی دائمی خود در این منطقه برحذر باشد.

چنین است سیاست تجاوزگری و توسعه طلبی ایالات متحد آمریکا در عمل یعنی سیاستی که نیروهای مسلح را در خدمت دیپلماسی و سیاست نفت واشنگتن قرار داده است.

بقیه از صفحه ۱

نمونه اجتماعی...

نمود که نقش رهبری طبقه کارگر در مبارزه برای دگرگونی های اجتماعی وسیاست اتحاد وسیع وبانرمش ضرورتی پرهیزناپذیر است و رهبری واحد، استوار و همگون مطلقا باید براساس اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی تحقق پذیرد. تجربه شیلی به وضوح نشان داد که جنبش انقلابی نه تنها نمی تواند از وسایل دموکراتیک برای رسیدن به قدرت چشم بپوشد، بلکه همواره باید آماده دفاع مسلحانه از دستاوردهای دموکراتیک باشد.

حزب کمونیست شیلی در تعریف فاشیسم بدان سان که در کشورش وجود دارد می نویسد: فاشیسم درگذشته که خاص کشورهای پیشرفته سرمایه داری بود، امروز ویژه کشورهای سرمایه داری کم رشد است: مشخصه آن نیروهای مسلحی هستند که در کشور مفروض به عنوان عامل مؤثر قدرت وارد عمل می شوند. "باید آن را نتیجه نقش وتأثیر امپریالیسم در رشد کشورهای وابسته به آن دانست. در این مفهوم، این شکل فاشیسم را می توان فاشیسم نظامی نامید".

فاشیسم در شیلی بطور اساسی روی ارتش تکیه دارد و از پایگاه توده ای بی بهره است. اگر از فردای کودتا برخی قشرهای متوسط، بورژوازی کوچک و متوسط از شورای حاکم پشتیبانی کردند، سرانجام به تدریج از آن فاصله گرفتند. بنابراین، فرمانروایان فاشیست در داخل کشور جز اولیگارشی مالی و ارضی هیچ تکیه گاهی ندارند. از این رو، پیوسته تلاش می ورزند با دامن زدن به ناسیونالیسم افراطی و توسل به عوامفریبی توده ها را به سوی خود جلب نمایند.

شورای حاکم نظامی پس از به قدرت رسیدن مدعی شد که قصد دارد اقتصاد ملی را که به زعم وی در دوران دولت متحد خلق به "فاجعه" کشیده شد "نجات" دهد. برای افشای این ادعای عوامفریبانه باید به اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی شیلی در دوران فرمانروائی شورای نظامی رجوع کرد.

در آستانه به قدرت رسیدن دولت سالوادور آلنده شاخه های کلیدی اقتصاد شیلی تحت نظارت سرمایه خارجی قرار داشت. در پایان دهه ۶۰ انحصارات ایالات متحده ۸۰٪ استخراج مس ۱۰۰٪ تولید مجتمعهای مولیبدن (نقره مخلوط باسرب)، ۹۰٪ استخراج شوره و ید را زیرکنترل خود داشتند. در صنعت تبدیل مواد نیز شرکتهای خارجی مسلط بودند.

نفوذ سرمایه خارجی و درآمیختن انحصارات ملی باسرمایه مذکور موجب انحصاری شدن بالنسبه پیشرفته اقتصاد شیلی شد. در پایان دهه ۶۰، ۷۵٪ سهام سرمایه متعلق به ۱۷٪ کمپانی های این کشور بود. تقریبا ۶۰٪ اعتباراتی که به بخش خصوصی می رسید، در اختیار ۲/۷٪ سرمایه داران شیلی قرار می گرفت. در کشور گروه کوچکی از خانواده ها و شرکت های مالی و صنعتی نیرومند تکوین یافته بود که شیلیایی ها آن را "پیرانا"[1] می نامیدند، زیرا آنها اقتصاد ملی را صرفا به خاطر منافع خاص خود قطعه قطعه کرده واصولا به رشد اقتصاد شیلی نمی اندیشیدند.

این وضعیت در زندگی توده های زحمتکش تأثیر منفی بسیار شدیدی داشته است. پیش از به قدرت رسیدن دولت متحد خلق در این کشور ۳۰۰ هزار بیکار کامل وجود داشت که ۸/۳٪ جمعیت فعال را تشکیل می دادند. تقریبا از ۳ میلیون جمعیت پایتخت ۶۰۰ هزار نفر در محله های فقیرنشین و حلبی آباد زندگی می کردند. یک میلیون ونیم کودک گرفتار سوء تغذیه بودند. ۱۵٪ شیلیایی های بیش از ۱۵ سال بیسواد بودند.

دستاوردهای دولت خلق

دولت سالوادور آلنده برنامه های انقلابی برای آزاد کردن کشور از وابستگی امپریالیسم و درهم کوبیدن پایه اقتصادی فرمانروائی اولیگارشی ارضی ومالی محلی و نهایتا بوجود آوردن مقدمات گذار به ساختمان جامعه نوین، فارغ از استثمار انسان از انسان، تصویب نمود.

برنامه متحد خلق ملی کردن ثروت های عمده طبیعی، بانک ها و شرکت های خصوصی بیمه، بازرگانی خارجی و سایر شاخه های کلیدی که رشد اجتماعی ـ اقتصادی کشور وابسته به آنهاست وهمچنین تعمیق و تسریع اصلاحات ارضی و بهبود رفاه خلق را مخصوصا در قلمرو مسکن، بهداشت عمومی، آموزش و اشتغال مورد توجه قرار داده بود.

دولت ایجاد سه بخش را در اقتصاد مطرح ساخته بود: بخشی که مالکیت آن اجتماعی است (مؤسسات دولتی وتعاونی ها) بخش خصوصی (پیشه وران، کارفرمایان ومالکان ارضی وبازرگانان کوچک ومتوسط) و بخش مختلط (با مشارکت سرمایه های دولتی وخصوصی). همانطورکه در برنامه تأکید شده، هدف از سیاست اقتصادی "تأمین رشد سریع و غیرمتمرکز اقتصاد به منظور حداکثر رشد نیروهای مولده، استفاده مطلوب از منابع کنونی انسانی، طبیعی، مالی وفنی برای بالا بردن بهره وری کار، ارضای نیازهای منبعث از رشد مستقل اقتصاد و تحقق اشتیاق زحمتکشان به داشتن شرایط زندگی شایسته انسان".

دولت متحد خلق در کمتر از سه سال کامیابی های چشمگیری در راه تحقق این هدف ها بدست آورد. طبق اصلاحاتی که در ژوئیه ۱۹۷۱ در قانون اساسی به عمل آمد، دولت نه تنها معادن مس بلکه همچنین همه منابع طبیعی کشور: معادن آهن، زغال سنگ و شوره را که توسط شرکتهای خارجی استخراج می شد، ملی اعلام نمود.

حکومت سالوادور آلنده با ملی کردن و تحت کنترل درآوردن کارخانه های متعدد پارچه بافی، سیمان سازی، صنعت ذوب آهن و زغال سنگ، مؤسسات کنسروماهی و غیره ضربات سنگینی به مواضع انحصارات محلی وارد نمود. علاوه براین، دولت بیشتر بانکهای مهم کشور را تحت کنترل خود درآورد.

دولت خلقی در روستا باسلب مالکیت از ۴۰۰۰ ملک که مجموعا ۸/۹ میلیون هکتار بود، ضربات درهم شکننده ای به سیستم بزرگ مالکی وارد نمود. زمین های یاد شده بین ۵۰ هزار خانوار دهقانی تقسیم شد. علاوه براین، دولت یک بخش بالنسبه مهم عمومی در روستا بوجود آورد که شامل دهها مزرعه بزرگ دولتی بود.

در آستانه کودتای فاشیستی، بخش عمومی ۴۹۲ مؤسسه از جمله ۱۸ بانک بازرگانی را دربرداشت. ۴۱۵ موسسه از میان آنها در ۱۹۷۰، ۴۰٪ تولید صنعتی، ۲۸٪ تولید موادغذائی، ۹۰٪ تولید صنایع معدنی، ۹۹٪ اعتبارات بانکی و ۳۳٪ عمده فروشی را در دست داشتند. بازرگانی خارجی نیز زیر نظارت دولت قرار داشت.

همه این تدابیر موجب شد که پایه های استثمار بیرحمانه کشور وغارت منابع مالی و طبیعی وملی توسط انحصارات خارجی درهم نوردیده شود، قدرت وسلطه انحصارات والیگارشی مالی ملی متزلزل گردد ومناسبات فئودالی که مانع دگرگونی های انقلابی بود از میان برود ومقدمات رشد مستقل متوازن وهماهنگ اقتصاد ملی به نفع توده های وسیع زحمتکشان فراهم آید. دولت برای تقسیم دوباره درآمدها به نفع زحمتکشان ونیز توسعه بازار داخلی تدابیرمهمی اتخاذ نمود. دستمزدهای زحمتکشان را ۳۵ تا ۶۶٪ بالا برد، حداقل دستمزدها و مددمعاش های خانوادگی و همچنین حقوق بازنشستگی و از کارافتادگی را (تا ۷۸/۵٪) افزایش داد.

دولت آموزش ابتدایی وکمک پزشکی به زحمتکشان را بلافاصله پس از روی کارآمدن رایگان اعلام نمود و برنامه خانه سازی را بطورقابل ملاحظه وسعت داد. سطح زندگی مردم در اولین سال زمامداری حکومت متحد خلق بالا رفت. درآمدهای واقعی زحمتکشان تقریبا ۲۰٪ افزایش یافت وبه قدرت خریدشان ۵۰٪ افزوده شد. افزایش محسوس مصرف سرانه گوشت، شیر کره، سبزی، قند و غیره بهاین امر گواهی می دهد. در این دوران مرگ و میرکودکان در شیلی بیش از ۲۰٪ پایین آمد. در مجموع سهم درآمد ملی اختصاص یافته به زحمتکشان در پایان ۱۹۷۲ در مقایسه با درآمد زحمتکشان ۱۵٪ فزونی یافت.

افزایش مصرف، اجرای برنامه های ساختمان خانه های مسکونی و دیگر عوامل به توسعه بازار داخلی واحیاء اقتصاد ملی کمک نمود. محصول ناخالص ملی در نخستین سال به قدرت رسیدن حکومت متحد خلق ۸/۵٪ و تولید صنعتی ۱۲/۵٪ افزایش یافت (از ۱۹۳۰ به بعد چنین دستاوردی برای این کشور بی سابقه بود) ظرفیت های تولید که تا ۶۵٪ مورد استفاده قرار می گرفت به تمامی در تولید شرکت نمود این امر امکان داد که بیکاری از ۸/۳٪ در ۱۹۷۰ به ۳/۸٪ جمعیت فعال در ۱۹۷۲ وسپس به ۳/۶٪ در ۱۹۷۳ تقلیل یابد. سطح تورم که در ۱۹۷۰، ۳۴/۹٪ بود در آوریل ۱۹۷۱ به ۶/۶٪ تنزل یافت.

علی رغم همه کوششهای ارتجاع خارجی و داخلی در ترمز کردن روند انقلابی از راه توطئه سکوت، خرابکاری و فشارهای اقتصادی همواره گرایش های مساعدی در رشد اقتصادی شیلی در ۱۹۷۲ وحتی ۱۹۷۳ مشاهده می شد.

براین اساس ملاحظه می شود که چگونه فعالیت حکومت سالوادور آلنده در قلمروهای اقتصادی و اجتماعی به اعتلای سطح زندگی مردم کمک نمود و مقدمات لازم را برای پیشرفت های مداوم اقتصادی و اجتماعی در شیلی فراهم آورد.

۱ــ ماهی های گوشتخوار رودخانه های آمریکای لاتین که به پرخوری شهرت دارند.

بقیه از صفحه ۴

آموزش وپرورش در...

چنانکه در مدارس ناشنوایان آنها را به تلفظ و قرائت باصدای بلند وامی دارند، دستگاه سمعی شان را پیشرفت می دهند و به آموزش ریتمیک و غیره می پردازند به موهبت آموزش ویژه و معالجه، در مقیاس وسیعی نقص ها جبران می شود. به ابتکار گروهی از همکاران انستیتوی نقص شناسی آکادمی علوم تربیتی اتحاد شوروی در زاگورسک (منطقه مسکو) یک خانه کودکان منحصربه فرد برای کودکان نابینا وکر و لال به وجود آمده است که در گذشته و امروزنیز در بسیاری از کشورها امکان آموزش نداشته وندارند. در حال حاضربسیاری ازکودکان تحت سرپرستی خانه مذکور تحصیلات خود را به پایان رسانده، کار می کنند و بسیاری از آنها از دانشگاه مسکو فارغ التحصیل شده اند.

س ــ اکثریت معلمان در مدارس شوروی زن هستند. آیا این امر درآموزش و تربیت کودکان تأثیرمنفی ندارد؟

موریس هونسی ــ استرالیا

ج ــ درحقیقت "زنانه کردن" عمده معلمان در مدارس شوروی از مسائل مورد بحث کنونی است.

این پدیده به یک سلسله مسائل مربوط می شود. ماهیت کارتربیتی (مخصوصا در کلاس های کوچک) از آن جمله است. دریافت سنتی از حرفه آموزگاری به عنوان "حرفه زنانه" در این زمینه نقش برجسته ای ایفا کرده است. در مطبوعات و رسانه های مابقدر کافی برای رد این عقیده و بالا بردن اعتبار معلمی به عنوان حرفه "مردانه" کوشش لازم به عمل نیامد. در حال حاضر ۸۰٪ معلمین زن هستند.

زنانه کردن کار معلمی در تربیت نسل بالنده نتایج مطلوب کمی دارد. در جریان تربیت یک پسرجوان مسائلی مطرح می شود که غالبا باید ازجانب مربی مرد پاسخ گفته شود. تماس شاگردان نوباوه و جوان با آموزگار مرد برای تثبیت خطوط ویژه مردانه و رفتاری که از آنان انتظار می رود و غیره ضروری است.

ایجاد نسبت مطلوب در عده مردان و زنان در ساختار کادرهای تربیتی مدرسه برای بهبود کیفیت همه فعالیت های آموزشی و تربیتی: رشد هماهنگ شاگردان، تربیت کیفیت اخلاقی و اراده آنان وپرورش شخصیت غنی اهمیت دارد. ما اکنون مشغول حل این مساله هستیم.

بقیه از صفحه ۸

اصلاحات ارضی...

وزیرکشاورزی کنونی هم که ازطرفداران حل بنیادی مسئله ارضی است، ضمن اظهار تأسف از متوقف شدن فعلی اجرای بند "ج" قانون گفت که: "... در پی این هستیم که انشاءالله یک طرح بنیادی واصولی واساسی تهیه شود وبه تصویب و تأیید مجلس شورای اسلامی هم برسد وبه مورد اجراگذاشته شود همانطورکه می دانید، سالیان سال بود که این بزرگ مالکین خون کشاورزان ما را می مکیدند وهنوزهم که هنوزاست درگوشه وکنار مملکت ما می بینیم هستند کسانی که زمینهای بزرگی دارند و به عللی هنوز این زمینها در دستشان مانده وهمان شیوه سابق را ادامه می دهند. قطعا این مورد خواست انقلاب ما نیست، مورد خواست اسلام نیست و طبیعی است که در اینجا باید با قضیه یک برخورد اصولی کرد. ما هم درصدد این هستیم که انشاءالله هرچه سریع تر از لحاظ اصولی قضیه حل شود. مسئله به صورتی که در گذشته وجود داشته وکماکان در برخی از نقاط کشورمان هنوز وجود دارد دیگر باقی نماند..." (روزنامه اطلاعات ۵۹/۱۰/۱۸)

بنابراین، سرنوشت اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران را باید موکول به نتیجه کشمکشی دانست که هنوز در جریان است. درعین حال به خوبی پیداست که پیشرفت حل مسئله ارضی به پیروزی عمومی جبهه نیروهای انقلابی بستگی دارد. تاکنون، با همه موانعی که برای اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران به وجود آمده است موفقیت های شایان تقدیری در راه این امر مهم و مبرم اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدست آمده که امید است تحکیم وتعمیق شود.

بقیه از صفحه ۱

انقلاب پویا

دیگر دستاوردهای انقلاب هنوز نیاز به هشیاری و آمادگی و جانبازی فراوان دارد، و با آن که کارجنگ تحمیلی در مرزهای غرب و جنوب هنوز به سرانجام پیروزمندانه نرسیده است، واقعیت این است که مسائل مالکیت و تولید و توزیع که هر انقلابی به ناچار مطرح می‌کند از هم اکنون نیروهایی را در سطح کشور به حرکت درآورده است و همین است که در قطبی شدن قدرت و در صف‌بندی و رویاروبی سیاسی تجلّی پیدا می‌کند. بر این واقعیت نمی‌توان سرپوش گذاشت نمی‌توان چشم بر آن بست. نمی‌توان هم از آن گریخت باید با شهامت و بینش درست با آن روبرو شد و در جهت منافع مشروع توده‌های محروم و مستضعف — همانها که انقلاب تنها به نیروی مقاومت ناپذیر آنان توانست به پیروزی برسد و هم اکنون نیز بار بزرگ حفظ کشور و انقلاب بر دوش آنهاست — با آن همراهی نمود. راه دیگری نیست. انقلاب چشم این محرومان قرنهای تاریکی و ستم را به روشنایی امید گشوده است. اینان اکنون در صحنه‌اند و از این پس قدرت — هر قدرتی — به دست آنها و به یاری آنهاست که شکل می‌گیرد و امکان عمل می‌یابد. با کلی بافی و وعده‌های سرخرمن و واژه‌های پرطنین توخالی هم دیگر نمی‌توان مستضعفان را فریب داد. دستیابی به زندگی رها از فقر و بیماری و بیسوادی تنها بخشی از خواست آنان است. بخش دیگر — که خود ضمانتی برای حفظ بخش نخستین است — شرکت مستقیم در قدرت، شرکت مستقیم در اداره اقتصاد و سیاست کشور است. تنها بدین گونه است که وعده قرآن بر آن که مستضعفان وارث زمین گردند براستی تحقق می‌پذیرد تنها بدین‌گونه است که مستضعفان بند استضعاف را می‌گسلند و با خود سراسر بشریت را آزاد می‌کنند. حال هر یک از دو قطب کنونی قدرت که انقلاب را — انقلاب اسلامی ایران را — براستی پویا بخواهد، ناگزیر باید جرأت بنماید و آشکارا بر مستضعفان تکیه کند. و بویژه به عقب بازنگردد و به مطلقه رجوع نکند. اسلام خمینی، اسلام توده‌های مستضعف که می‌باید استکبار و استضعاف هر دو را یکباره به زباله‌دان گمراهی‌های دیرین بشر بریزند و به آزادی و کرامت انسانی برسند، نمی‌تواند با اسلام مستکبران جفت گردد و زیر یک سقف باشد. این شرط پویایی انقلاب است. زنده باد انقلاب پویای اسلامی ایران!

فستیوال تئاتر انقلاب

از ۲۲ تا ۲۹ بهمن

در آخرین روز فستیوال ۶ نمایش کوتاه خیابانی در میدان امام خمینی اجرا خواهد شد.

سندیکای هنرمندان و کارکنان تئاتر به مناسبت دومین سالگرد انقلاب پیروزمند مردم ایران، برنامه‌هایی در چهار تئاتر لاله‌زار — دهقان، ملت، نصر و پارس — به صحنه آورده که صرفنظر از اهمیتی که در بزرگداشت انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی مردم قهرمان ما دارد، بیانگر تحقق آرزوی دیرین هنرمندان راستین و مبارز میهن ماست که تئاتر را در خدمت توده‌های مردم و مبارزات برحق آنان در مبارزه بر ضد ظلم و استبداد قرار دهند، از آنان الهام گیرند و به آنها الهام دهند.

ما ضمن شادباش به این گام مثبت آرزومندیم که سندیکای هنرمندان و کارکنان تئاتر در پیوند این هنر انقلابی با مبارزات ضد امپریالیستی مردم قهرمان ایران به کامیابی‌های درخشان‌تر نایل آیند.

ما تا آخر عمر علیه دولت آمریکا مبارزه می‌کنیم

«امام خمینی»

متن تلگرام جمعیت ایرانی هواداران صلح به رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به مناسبت دومین سالگرد انقلاب

تهران — جماران

حضور عالی آیه الله العظمی امام خمینی

با آرزوی تندرستی وجود فرخنده رهبر استوار و آگاه انقلاب اسلامی ایران، آغاز سومین سال پیروزی بر دستگاه ستم طاغوت و قطع دست اربابان امپریالیستی اش، خاصه آمریکای جهانخوار از ایران را به پیشگاه مبارک تهنیت گفته با یقین کامل امیدوارم به برکت رهنمودهای روشن و قاطع آن حضرت و پایداری انقلابی توده‌های مستضعف ایران جنگ با متجاوزان بعثی عراق هرچه زودتر به پایان پیروزمندانه‌اش برسد، نیروهای ضد انقلاب و منحرفانی که به هر عنوان سد راه پیشرفت انقلاب اند منکوب شوند و انقلاب اسلامی ایران همچنان در راستای استقرار عدل و برابری و آزادی و کرامت انسانی پیش برود. والسلام

محمود اعتمادزاده «به آذین»

دبیر جمعیت ایرانی هواداران صلح

بقیه از صفحه ۳

اصلاحات ارضی در...

خوانین و ملاکان بزرگ به صورت ارتجاع داخلی مانع اصلی حل مسئله ارضی و تکیه‌گاهی برای امپریالیسم هستند. آنان از دشمنان سرسخت انقلاب و جمهوری اسلامی اند. در بین حامیان طراز اول خوانین و ملاکان بزرگ، گذشته از متحدان بورژوالیبرال آنان، عده‌ای متظاهر به تبحر در امور کشاورزی و صاحبنظر در مسائل اجتماعی و عده‌ای نیز متظاهر به دفاع از اسلام دیده می‌شوند که ادعا می‌کنند با اجرای قانون ارضی جدید به وضع کشاورزی کشور لطمه می‌خورد و یا این قانون را اساسا مخالف اسلام می‌دانند. متاسفانه در جمع مخالفان حل مسئله ارضی معدودی مراجع مذهبی هم عملا به حمایت از خوانین و ملاکان بزرگ برخاسته‌اند و بار مشکلات اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران را سنگین‌تر می‌کنند. در مقابل، کلیه قشرهای زحمتکش جامعه روستائی، کلیه نیروهای اصیل انقلابی اعم از مذهبی و سیاسی، کلیه پیروان راستین خط امام و مبارزان صادق ضد امپریالیستی خواهان حل مسئله ارضی‌اند. امروزه، روحانیت مبارز به رهبری امام خمینی، و در درجه اول حضرات آیت‌الله منتظری و آیت الله مشکینی و آیت الله دکتر بهشتی، در صفوف دفاع از حل مسئله ارضی قرار دارند و در راه پیشرفت اصلاحات ارضی در جمهوری اسلامی ایران مجاهدت می‌کنند. چنانکه مصاحبه چندی پیش خبرنگار روزنامه «اطلاعات» با حضرت آیت الله منتظری و پرسش و پاسخ‌های مشخصی که درباره مسئله ارضی صورت گرفت، موضع ایشان را در این مورد به وضوح معین کرده است که جای بهره برداری برای مخالفان اصلاحات ارضی باقی نمی‌گذارد. قسمتهایی از متن آن مصاحبه به این شرح است: «اطلاعات: گویا شما نظرتان را راجع به بند "ج" مصوبه شورای انقلاب که مورد تأیید حضرتعالی بوده است تغییر داده‌اید، چه عواملی باعث توقف این بند شده است؟ آیا توقف بند "ج" علت سیاسی دارد یا علت دیگری؟ آیت الله منتظری: "بالاخره مخالف زیاد داشت و می‌گفتند که این به وضع کشاورزی کشور هم لطمه می‌زند. خوب ما هم گفتیم اگر به وضع کشاورزی کشور لطمه می‌زند، نمی‌خواهیم لطمه بزنند و دیدیم این بندی است که مورد اختلاف است. گفتیم باشد تا مجلس تعیین بکند. برای اینکه چیزی که مجلس و نمایندگان ملت تعیین کنند مثل این است که می‌گویند انگشتی که حاکم ببرد خون ندارد." اطلاعات: "حضرتعالی الان بند "ج" را خلاف شرع می‌دانید؟" آیت الله منتظری: "نه، آن مسئله‌ای است که به عنوان ولایت فقیه عمل می‌شده. نه، خلاف شرع نبود. ولی چیزی که هست به عنوان ولایت فقیه بود..."» (روزنامه اطلاعات ۵۹/۱۰/۲۵).

حضرت آیت الله مشکینی هم اخیرا طی مصاحبه‌ای با روزنامه «کیهان» در خصوص طرح اصلاحات ارضی فرمودند: «... ما طبق نظری این طرح را ارائه داده بودیم. اما بعضی از آقایان علمای شهرستانها از نظر مسئله فقهی با ما اختلاف داشتند و روی همین اختلاف نظر برای مردم گفتند که این طرح صحیح نیست و این طرح شرعی نیست و از این قبیل. کسانی که زمینهایشان در خطر بود و یا توسط هیئت هفت نفری گرفته شده بود فتوای این آقایان را برداشتند و الم شنگه درست کردند. در همه جا فریاد وا اسلاما سر دادند و گفتند اسلام دارد از بین می‌رود! و کمونیستی می‌آید!...» (روزنامه کیهان، ۵۹/۱۱/۱۴).

آیت الله مشکینی در همان مصاحبه راجع به «اختلاف فقهی» در این خصوص استدلال فرمودند که به امر ولایت فقیه یعنی حاکم شرع حتی بدون رضایت ملاکان بزرگ هم می‌توان اراضی را به صلاح جامعه به افراد نیازمند واگذار کرد. ایشان در مورد تعدد و اختلاف فتواها که مورد سوء استفاده افراد مغرض قرار می‌گیرد و تکلیف دولت در این خصوص توجه دادند که: «... دولت زیر نظر رهبر است. رهبر مقام قانونی هم دارد الان دولت موظف است که فتوای رهبر را بگیرد... حالا اگر یک فقیهی فتوایش با این فتوا مخالف باشد. نباید علیه این حرکت قیام کند... بنابراین بنده معتقد بعضی از دوستان ما که نظر مخالف با این طرح دارند به این نکته توجه ندارند. اینها باید فکر بکنند که این آقایان هیئت هفت نفره یا افراد دیگر، یا دولت، روی نظر یک فقیه کار انجام می‌دهند. بنابراین اگر نظر اینها را هم بپرسند باید بگویند که عیب ندارد. زیرا او هم یک فقیه است. این مسئله مثل این است که اگر مقلدین یک آقایی یک کاری را انجام بدهند که مطابق با رأی مجتهد دیگر نباشد، آن مجتهد آنها را تخطئه نمی‌کند، بلکه می‌گوید خوب این از یک آقایی تقلید کرده که نظرش این بوده است. در مورد این مسئله هم همینطور باید باشد. ولی این نکته از طرف بعضی دوستان مورد غفلت واقع شده است.»

بقیه در صفحه ۷

یوگنیا کالاشنیکووا

درباره ترجمه ادبی

در تاریخ ادبیات روس همواره سنت بر این بوده است که ترجمه را نوعی آفرینش ادبی بشمارند. نحوه درک مسائل ترجمه، دستور و شیوه کار آن البته در طول سالها تغییر کرده اند. مترجمانی بوده اند و همواره خواهند بود که با توجه به استعداد و میزان معلومات و نحوه تلقی شان از کار خود سخت ناهمانند بوده اند. ولی یک نکته اساسی همواره معتبر بوده است: ترجمه یک اثر ادبی خود باید اثری هنری باشد، و اگر اثر ترجمه شده حائز چنین شرطی بود در ادبیات زبانی که بدان وارد شده است برای خود جائی باز می‌کند...

البته در بسیاری موارد زبان شعری یک ملت به دشواری به زبان ملتی دیگر ترجمه پذیر است. و اینجاست که مترجم باید برای دور زدن پاره‌ای موانع و جبران افتادگیهای ناگزیر از خود ذوق و زیرکی نشان دهد...

کم گرفتن تأثیر آثار ترجمه شده بر زبانی که ترجمه بدان صورت گرفته است اشتباه خواهد بود. حرف تنها بر سر اصطلاحات تازه‌ای که، برای بیان مفاهیم تازه و پدیده‌هائی که تا آن زمان بکلی ناشناخته بودند، از این راه وارد زبان محاوره می‌شود نیست. آنچه اهمیت بیشتری دارد همانا الزام مترجم بدین امر است که پیوسته در میان امکاناتی که زبان خود او در دسترسش می‌گذارد وسیله‌ای برای بیان چیزهای تازه و بیسابقه بیابد...

ولی، در مورد مترجمی ناپخته و بی‌استعداد، این سرچشمه نفوذ و تأثیر ثمربخش می‌تواند برعکس منشاء زیانهای جبران ناپذیر برای زبان گردد، یعنی به زور آن را از مرزهای طبیعی خود بیرون بکشد و با اصطلاحات بیگانه که هیچ چیز مجازش نمی‌دارد پرکند.

بزرگترین نویسندگان روس همواره علاقه شدیدی به هنر ترجمه نشان داده‌اند و این یکی از زیباترین سنت‌های ادبیات روس به شمار می‌رود... تورگنیف، داستایوفسکی، آستروفسکی و تالستوی نه تنها نمونه‌های شایان تحسینی از هنر ترجمه به یادگار گذاشته اند، بلکه در مورد بسیاری از مسائل و دشواریهای ترجمه پیشنهادهائی هم داده‌اند...

باید گفت که در گذشته «جغرافیای» آثار ترجمه شده در کشور ما روی‌هم محدود بود و بویژه از انگلیسی و فرانسه و ایتالیائی و آلمانی به روسی ترجمه می‌شد...

پس از ۱۹۱۷ قلمرو ترجمه ادبی وسعت بسیار یافت. خاصه در آن زمان بود که برای نخستین بار مترجمان و ناشران به سوی ادبیات ملت‌ها و اقوام بسیاری که در حدود مرزهای اتحاد شوروی سکونت دارند روی آوردند. در این زمینه «بنگاه نشر ادبیات جهانی» که پایه‌گذار آن گورکی بود و وظیفه داشت که «شاهکارهای شعر و رمان‌نویسی را که طی یک قرن و نیم آفرینش ادبی بوجود آمده است»، در دسترس خوانندگان روسی بگذارد نقش مهمی را ایفاء کرده است. همه این آثار می‌بایست به صورت ترجمه‌هائی با خصلت والای هنری و فرهنگی به مردم عرضه شود.

بقیه در صفحه ۵